

انگشتان اتهام درست  
نشانه روی کرده‌اند!

راه حل بدون کشور، راه  
حل نهایی است

از نامه های رسیده

گلزار خاوران را می‌توان نابود  
کرد،  
اما نه یادگان باخته‌گان را!

## کمونیستها و جنبش کارگری ایران! (بخش سوم)

سالهاست سردمداران رژیم اسلامی ایران در پی سرپوش گذاشتن به یکی از شنیع‌ترین جنایات خود در تاریخ ایران هستند: از بین بردن گورستان خاوران و انکار کشتار وحشیانه‌ی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷!! در سی‌مین سالگرد انقلاب بهمین و در ماههای پایانی ریاست جمهوری اصولگرایان، رژیم تلاش زشت و درعین حال مضحکی را برای تبدیل گورستان خاوران به پارک آغاز کرده‌است.

بین روزهای ۲۰ تا ۲۷ دیماه بخشی از این گورستان که آرامگاه هزاران انسان کمونیست و مبارزی است که در دهه‌ی ۱۳۶۰ اعدام و یا تیرباران شدند، با بولدوزر ویران شد

بقیه در صفحه هفتم

به استقبال ۸ مارس روز  
جهانی زن برویم!

۸ مارس (۱۸ اسفند) روز جهانی زن، روز همبستگی مبارزاتی زنان جهان علیه مردسالاری و نظامهای طبقاتی متکی بر استثمار و ستم و تبعیض، و مشخصا نظام سرمایه داری را به تمامی زنان مبارز و آزادی خواه و به ویژه به زنان کارگر و زحمت کش جهان تبریک می‌گوئیم.

در شرایطی که در جهان سرمایه‌داری، استثمار و ستم بر زنان هر روز بیشتر چهره‌ی پلید خود را نمایان می‌سازد و دموکراسی مفلوک پارلمانتاریستی کشورهای

بقیه در صفحه هشتم

و منضبط، مقاوم و پایدار برای پیاده کردن این طرح انقلابی و بالاخره اتخاذ زمان و موقعیت مناسب برای پیشبرد مبارزه، چه تاکتیکی و چه استراتژیکی، به‌پیش رانده شده و به نتیجه مطلوب سرنگونی طبقات مرتجع و ضدانقلابی دربره‌های مختلف تاریخ بشری، و کسب قدرت توسط طبقات انقلابی منجر شده‌اند.

به‌دیگر سخن باید قانون‌مندی مبارزه طبقاتی را آموخت و به قوانین پیشبرد این مبارزه پای بند بود، این قوانین را در کوران مبارزه طبقاتی پیاده کرد و با توجه به دست‌آوردهای جدید، آنها را رشد و تکامل داد. تنها از این طریق است که مبارزه تاحدممکن به طور صحیح پیش برده شده و به موفقیت

بقیه در صفحه دوم

در تاریخ چند هزار ساله جوامع طبقاتی، مبارزه و جنگهای طبقاتی، نه صرفا بر اساس احساسات عاشقانه نسبت به آینده تابناک بشریت و نفرت بی‌کران از ظلم و ستم و استثمار طبقات حاکم، نه صرفا بر اساس پیروزی اتفاقی مثبت به نفع طبقات فرودست و نیروهای مبارز، نه از طریق دست زدن به مبارزات نوع انتحاری زود فرجام ناشی از بی‌تابی مبارزان، بلکه بر اساس آگاهی همه جانبه از وضعیت و موقعیت نیروهای متخاصم، تدارک برای دستیابی به طرح و نقشه‌های عملی دقیق کوتاه و دراز مدت جهت سرنگونی حاکمیت طبقه یا طبقات ارتجاعی و متکی بر ارزیابی مادی و علمی پیوسته از تناسب قوا بین انقلاب و ضدانقلاب، ایجاد تشکیلاتی منسجم، رزمنده و هشیار، آگاه

## آنها و ما!

به مناسبت سی مین سالگرد انقلاب  
بهمین ۵۷

رژیم جمهوری اسلامی حامی مستکبران سرمایه‌دار، در آستانه‌ی سی‌مین سالگرد انقلاب سیاسی بهمین فیللی هوا کرد تا موفقیت و پیروزی خود را به رخ مردم ایران و جهان بکشد: روز دوشنبه ۱۴ بهمین خبر رسانه‌ها حاکی از پرتاب مامواره‌ای به دور زمین توسط موشکی بود که بنا به ادعای رسانه ها، تماما ساخت داخلی است.

البته پیش روی علمی ایرانیان امری است مثبت و با ارزش، به شرطی که این پیشروی در خدمت به نیازهای واقعی انسانهای تحت استثمار و ستم ایران قرار گیرد و مصداق

”آفتاب‌لگن ۷ دست، شام و نهار هیچ“ نیابد. به همین دلیل ما ضمن تبریک به دست‌آورد دانشمندان، مهندسان و کارگرانی که در ساختن و پرتاب این مامواره شرکت داشتند، باید به اهداف پشت سر این سرمایه‌گذاری رژیم توجه کنیم.

سرنگونی رژیم سلطنتی با سابقه‌ای ۲۵۰۰ ساله، قطع نفوذ امپریالیسم آمریکا و رسیدن به استقلال سیاسی ایران امر مثبتی بود که ۳۰ سال پیش، با فرار شاه، پیروزی انقلاب و فروپاشی دستگاههای جهانی سرکوب وی روی داد. اما ناشی از فقدان رهبری سیاسی پیشرو و با اتوریته در میان توده‌ها، رهبری

بقیه در صفحه ششم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



### کمونیسست ها - بقیه از صفحه اول

می‌انجامد. در پیشبرد این هدف والا، به ذهنی‌گری، بی‌تابی، بی‌تفاوتی، ماجراجویی، عمل‌گرایی، سستی و لاپالایی‌گری دنبال‌مروی ... میدان داده نمی‌شود. به‌موضع غیرماتریالیستی - دیالکتیکی، جا و مقامی داده نمی‌شود و پیروزی هم به سراغ چنین افراد و یا تشکلهائی نمی‌رود، چون که در خلاف جریان عینی و واقعی حرکت مبارزه طبقاتی قرار می‌گیرند.

اگر زیاد در اعماق تاریخ دورنرویم، تاریخ خون بار ۵۰ - ۶۰ سال اخیر مبارزه طبقاتی در ایران گواه آشکاری بر این مدعا می‌باشد. طبق آموزش کمونیسم علمی بدون ایجاد دستاد رهبری کننده‌ی پیشرو پرولتاریا، کارگران و زحمت‌کشان قادر به رهائی از زیر سلطه و فشار چنگالهای خونین لاشخوار سرمایه‌داری و سرنگون کردن آن نمی‌شوند. این ادعا نیست، بلکه تجارب متعدد مبارزاتی پرولتاریا مُهرتایید بر آن زده است. اما در دهه‌ی ۱۳۴۰ در ایران و در شرایطی که جنبش کمونیستی به شدت سرکوب شده و ضعیف ایران تلاش می‌نمود تا خود را از زیر آوار نفوذ نظرات تسلیم‌طلبانه و سازشکارانه‌ی رویزیونیستی رهبری حزب توده در آورده و برای ایجاد حزب راستین کمونیست اقدام کند، عده‌ای از جوانان انقلابی که تازه روبه مارکسیسم آورده، اما دقیقاً آن را نیاموخته بودند، در حال هوای آن زمان و وجود جنبشهای مسلحانه و انقلابی ضد استعماری، ضد امپریالیستی و دموکراتیک در بسیاری از کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و تحت سلطه، به امر ایجاد حزب کم بها داده و کسب قدرت سیاسی را صرفاً توسط انجام مبارزه مسلحانه که علی‌القاعده ادامه و اوج عملیات سیاسی با وسایل دیگر و نظامی است، بدون فراهم آوردن ملزومات سیاسی - تشکیلاتی چنین حرکتی، از طریق عملیات چریکی در شهرها آغاز نمودند، قربانی زیادی را در نبردهای نابرابر حماسه‌ای - اما بی نتیجه - از دست دادند و نسلی از جوانان انقلابی را که می‌توانستند به کیفیتهای بالائی در پیوند با طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش و رهبری آنها، برسند، در راه ناموفق درگیر ساختند و محصول مبارزاتی طبقه کارگر، توده‌های زحمت‌کش و تشکلهای انقلابی ضد رژیم سلطنتی در سرنگونی آن رژیم، به چاه ویل پُرنشدنی سردمداران جمهوری اسلامی و سرمایه‌داران جدید ریخته‌شد و ثابت گشت که

کسب قدرت حاکمه توسط پرولتاریا و تحت رهبری پیشرو - حزب کمونیست - هدف اساسی هر مبارزه‌ی انقلابی پرولتاریا برای گام نهادن در جاده پیروزی باید باشد. حزبی که پیوند فشرده‌ای با طبقه کارگر و توده‌های زحمت‌کش داشته و آنها را داهیهانه برای پیشبرد انقلاب رهبری نماید. با "جنبش به خاطر جنبش" آن و یا جنبش به خاطر کسب پیروزی سریع و غیره راه برای رویزیونیسم و آنارشیزم باز می‌شود. امری که صورت گرفت.

پس از انقلاب بهمین و شروع سرکوب مجدد کمونیستها، تشکلهای مختلف چپ، به جای تلاش برای رسیدن به وحدت "بر اساس اصول کمونیسم علمی و نکات اساسی برنامه و تاکتیک"، یا زیر بار ایجاد حزب واحد و سراسری کمونیست ایران با توجهات مختلفی نرفتند و مدتی بعد، تعداد اندکی از این تشکلهای با عجله دست به ایجاد حزب زدند و خود را چنین حزبی نامیدند و به نفی و رد تشکلهای دیگر پرداختند و یا سالها بعد، این رویه توسط تشکلهای دیگری نیز پیش برده شد و احزاب مختلفی که نام کمونیسم و کارگر را یدک می‌کشند به وجود آمد.

محصول آن هم رشد فرقه‌گرایی بود که امروز در جنبش کمونیستی ایران حرف اول را می‌زند و فرقه‌های چپ اعم از حزب، سازمان، گروه و حتا فرد، تشنت و تفرقه نظری و سازمانی در جنبش کمونیستی را به درون جنبش طبقه کارگر نیز برده و به جای ایجاد وحدت در درون طبقه کارگر ایران برای دفاع از منافع و مصالح آتی و خود، اندک تشکلهای کارگری را نیز به تشنت و تفرقه کشانده‌اند. این امر تا بدانجا پیش رفته که در وصف فرقه‌گرایی برخی از تشکلهای وحدت کمونیستها در حزب واحد طبقه کارگر ایران را نیز به "فرقه‌گرایی" منتسب نموده و تشنت نظری و سازمانی کمونیستها را عین خدمت به کمونیسم قلمداد می‌کنند!!

اما در دهه‌ی ۱۳۸۰، در شرایطی که طبقه‌ی کارگر برای رهائی از زیر استثمار و ستم وحشیانه‌ی رژیم ولایت فقیه اسلامی سرمایه، شروع به سازماندهی خود و دفاع از حقوق خود در ابعادی وسیع‌تر نمود و ایجاد تشکلهای مستقل خودی را در دستور کار خود به‌طور پیگیری قرارداد، امری که پشتیبانی کمونیستها از این حرکت سازمان‌یابی طبقه کارگر را ایجاب می‌کرد، جریان منحرف دیگری در طیف چپ باتوسل به شیوه‌ی

"الغوث، الغوث، آخوندی" و مرثیه‌خوانیهای نوع صحرای کربلائی نهتنها تشکلهای موجود را کلافی می‌نماید و آنها را عوامل بورژوازی می‌داند، بلکه اغراقهای پُست مدرنیستی را تا بدانجا پیش برده است که معتقد است طبقه‌ی کارگر ایران در کلیت‌اش تاب‌دان حد رشد کرده اند که خود می‌توانند هم اینک با ایجاد شوراهای کارگری امر رهائی خود را پیش ببرند و نیازی به تشکل حزبی ندارند و تشکلهای سندیکائی هم ماهیتا تشکلهای وابسته به بورژوازی هستند و لاغیر و "بنیاد رفرمیست هستند! (رجوع کنید به: خبرنامه‌های شماره ۳۷ و ۳۸ "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" - دیماه ۸۷). در انبان نوع آخوندی اینان، بر چسب زنی ساده‌تر از آب خوردن شده است. همه را رفرمیست و سازشکار قلمداد می‌کنند و تنها خود را که آنارکو-شورائیه‌ی تمام عیاری هستند، معرف عالی‌ترین خواسته‌های کوتاه مدت و درازمدت طبقه کارگری دانند!!

در حالی که خود شاهد هستند رژیم جمهوری اسلامی با چه سببیتی حتا تشکلهای سندیکائی را که برخی از رهبری شان نیز عمدتاً تحت نفوذ رفرمیستها قرار دارند، تحمل نمی‌کند. قابل توجه است که در ایران هیچ‌گاه چپ مدافع طبقه کارگر، مخالفتی با ایجاد شوراهای در وقت مناسب آن نداشته است. اگر اختلافی بوده هست در زمینه‌ی ارزیابی از اوضاع و زمان به وجود آمدن این تشکل کارگری و توازن قوا بین انقلاب و ضدانقلاب است. شوراهای باید بتوانند به سرنگونی نظام حاکم پرداخته و قدرت طبقه‌ی کارگر را مستقر سازند. لذا ارگانهای قدرت‌اند.

در گذشته و در دهه‌ی ۱۳۲۰، رهبری حزب توده به غلط تشکل کارگری ایران را تحت عنوان "شورای متحد مرکزی کارگران ایران" معرفی نمود، در حالی که شورای متحد مرکزی نه از نظر آگاهی کارگران و نه از نظر عزم شان در کسب قدرت، آماده‌گی لازم را نداشت و رهبری حزب توده نیز که نفوذ کامل در این شورا داشت، در پی کسب قدرت حاکمه نبود، کمالین‌ها که با سازش با قوام السلطنه این پیرکفتار نوکر امپریالیسم، وارد کابینه آن شد و دست به اعتصاب شکنی زد.

در دهه‌ی ۱۳۵۰، و به ویژه قبل از پیروزی انقلاب بهمین ۱۳۵۷، کارگران در بخش صنایع نفت به دلیل آگاهی سطح بالاتر خود از مبارزه‌ی طبقاتی خواستار شرکت در دولت شدند. اما تجربه نشان داد که

پیروزی مبارزات رهائی بخش زنان ایران علیه حاکمیت ضدزن!



دولت سرمایه عملا جنگ و جدل برسر موجودیت رفرمیسم راست سندیکالیستی را به عنوان یک میدان کشمکش حساب شده و آگاهانه برتوده‌های کارگر تحمیل کرد تا از این طریق میدان مبارزه طبقاتی آنها علیه سرمایه را مین‌گذاری کند...

حاکمان نظام بردگی مزدی باتوجه به همه این موضوعات حاضر به معامله بر روی سندیکا نیستند. آنها ترجیح می‌دهند که جنگ و جدل حول بود و نبود این دکانداری‌ها و گرفت و گیر سندیکاسالاران را اولاً به معبری برای تهاجم بیشتر علیه مبارزات توده‌های کارگر و در همان حال به مشغله‌ای برای بازداشتن جنبش کارگری از پیکار واقعی ضد سرمایه مبدل سازند."

این چندجمله نشان‌گر پریشان فکری نویسنده یا نویسنده‌گان "کمیته هماهنگی... فوق) است.

چرا؟

**اولاً** اگر معیار جنبش کارگری در مبارزاتش شکم گرسنه فرزندان‌شان باشد، این وضعیت صدسال است که ادامه داشته و کماکان موجود است. طبق ادعای شما توده‌های کارگر در حال تعرض، علی‌القاعده باید "به پیکار واقعی ضد سرمایه" مورد نظر شما می‌پیوستند و دست رد بر سندیکاها سالاران زده و آنها را ایزوله می‌کردند! آیا در کلیه مبارزات دهه‌ی ۱۳۸۰ کارگری ایران، ایجاد شوراها مسئله مرکزی کارگران بوده و به آن دست زده‌اند؟ پس اگر چنین نبوده، ادعای شما در ارزیابی از زمینه‌های موجود در حرکت کارگران، نادرست و غلوآمیزی باشد.

**ثانیاً** اگر سندیکا به رضایت حاکمان و در خدمت آنها عمل می‌کند تا جنبش کارگری به کج راه کشیده شود، پس عقل سلیم حکم می‌کند که ملزومات تشکیل سندیکاها را خود حاکمان هر چه بیشتر و فوری‌تر فراهم آورند و جلو رادیکال‌تر و عمیق‌تر شدن مبارزات آنان را بگیرند!

واقعیت خلاف این را نشان می‌دهد. رژیم جمهوری اسلامی باتمام وجود در برابر تشکیل یابی کارگران حتا در حد سندیکائی آن با اعمال قوه قهر ایستاده است. بی اعتمادی شما به تلاش کارگران در این‌جا است که کوچکترین احترامی به این تلاش‌های تشکیلیابی آنان نکرده و چنان وانمود می‌کنید که کارگران بژوریا به دنبال رژیم افتاده‌اند و یا به دنبال مشت‌ی رفرمیست و سازش‌کار! **سوما** اگر "قدرت قهر و سرکوب سرمایه در مبارزات کارگران نقش اساسی ایفاء می‌کند"، پس حاکمان از تشکل

جانبه است. اگر در یک سندیکای کارگری رهبری خط پیشرو کارگری حاکم شود، چه گونه می‌توان داغ رفرمیسم را بر پیشانی آن کوبید؟، جز با برخورد چپ روانه و انارشستی!

بدین ترتیب در زمینه‌ی سازماندهی طبقه کارگر در عالی‌ترین شکل‌اش جهت پیشبرد خواستهای کوتاه مدت و درازمدت آن در درون جنبش کمونیستی در شرایط کنونی در خطوط کلی سه خط عمده در مقابل هم قرار گرفته‌اند:

۱- خطی که باتکیه به کمونیسم علمی ایجاد حزب واحد و سراسری طبقه کارگر ایران را وظیفه‌ی مبرم و عاجل کمونیستها در خدمت به پیشبرد انقلاب کارگری در ایران و از جمله سازمان‌یابی کارگران در تشکلهای مختلف‌اش، می‌داند؛

۲- خطی که حزب سازی را در ایران پایان یافته تلقی کرده و خود را -تحت نامهای مختلف و احزاب مختلف - حزب پیشرو طبقه کارگر ایران می‌داند و با وجود احزاب مختلف، این خط درگیر تناقض لاینحلی شده است، چون که عملاً معرف پلورالیسم سازمانی در میان طبقه کارگر بوده و لاجرم به خط راست مخالف حزب واحد می‌پیوندد. در میان این احزاب، در مورد سازمان‌یابی طبقه کارگر تشکلت نظری وجود دارد؛

۳- خطی که به نفی حزب پرداخته، حزب را نماینده سرمایه‌داری دولتی معرفی نموده و تشکل راستین طبقه کارگر را تنها در کسوت شورا‌های کارگری و ایجاد آنها، می‌پذیرد. در این نوشته به نقد نقطه نظرات مدافعین فقط شورا، می‌پردازیم.

این خط مقدماتاً در ارزیابی از مبارزات کارگری دست به غلو زده و می‌گوید: "شکم گرسنه فرزندان‌شان (منظور کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی است - رنجبر) قاطع‌ترین و معتبرترین قانون برای اعتصاب است... جنبش کارگران شرکت واحد چنین موضعی داشت و برسینه کش تلاطم مبارزات در حال توسعه و تعرض توده‌های کارگر بود... باید سراسرست بگوئیم که سندیکا ساخته شد و مبارزات کارگران فروکش کرد. **این که قدرت قهر و سرکوب سرمایه در مبارزات کارگران نقش اساسی ایفاء می‌کند، توضیح واضح است. نکته مهم آن است که کارگران متشکل می‌شوند تا قدرت تعرض سرمایه را با قدرت عظیم، متحد و سازمان‌یافته طبقاتی خود پاسخ گویند. (تکیه از ما است)**

هسته‌ها اولیه شورا‌های کارگری نه از انسجام فکری و نه از توان تشکیلاتی لازم برخوردارند. کما این که، به جای کسب قدرت، شرکت در دولت را خواستار بودند و به خواستهای نیروهای بورژوائی مذهبی در مورد استخراج و صدور نفت نیز گردن گذاشتند و پس از پیروزی انقلاب، شورا‌های کارگری - کارمندی به وجود آمده در تعدادی از کارخانه‌ها در برابر یورش رژیم جمهوری اسلامی تاب مقاومت نیاورده و منحل شدند.

پس از انقلاب بهمن و در هم شکسته شدن این شوراها، تعدادی از تشکلهای چپ که گرایش‌ات شبه تروتسکیستی داشتند، با عدم توجه به وضعیت جنبش کارگری ایران در دوران سرکوب وحشیانه‌ی جنبش‌های کارگری و دموکراتیک توسط رژیم در دهه‌ی ۱۳۶۰، ایجاد شورا‌های کارگری را مجدداً پیش کشیدند و تا به امروز هم کوچک‌ترین پیروزی در تحقق آنها نداشته و کارگران هم که پایه اصلی تشکیل این شوراها هستند، جوابی به این رهنمود ذهنی‌گرایانه‌ی آنان نداده‌اند.

آنارکو شورائیتها هم که در دهه‌ی ۱۳۸۰ و با نفی حزب پیشرو پرولتاریا، می‌کوشند تا این پرچم را از آن خود کنند، نه تنها موفقیتی در ایجاد شورا‌های واقعی کارگری به دست نیاورده‌اند، بلکه حتا قادر نبوده‌اند که در درون تشکلهای اتحادیه‌ای موجود حضور فعال داشته، با خط رفرمیستی موجود در آنها مبارزه کرده و پیشنهاد ۱۵ ماده‌ای (ر.ک. به خبرنامه‌های فوق‌الذکر) "مطالبات پایه‌ای کارگران ایران" خود را در آنها تبلیغ کرده و کارگران متشکل را به سوی خود بکشند. خود این مطالبات نیز بیشتر از آن که کسب قدرت را در دستور کارگران قرار دهد، مطالباتی است معیشتی و حقوقی که توسط سندیکاهای کارگری نیز می‌توان برای تحقق آنها مبارزه کرد و تازه همین مطالبات نیز توسط کارگران در هیچ کشور سرمایه‌داری تاکنون متحقق نشده‌اند، چرا که رژیم سرمایه‌داری بنیاداً با آن خواسته‌ها مخالف است و اگر متحقق بشوند دیگر آن رژیمها سرمایه‌داری نمی‌توانند باشند. وانگهی اگر قبول داشته باشیم که سیاست بیان فشرده‌ی اقتصاد است. پس هر مبارزه‌ی اقتصادی مبارزه‌ای سیاسی هم هست و هنر مبارزان این است که آن مبارزه اقتصادی را بادی سیاسی انقلابی پیش ببرند. لذا صحبت از این که مبارزه سندیکائی صرفاً اقتصادی است و ضرورتاً رفرمیستی، دیدگاهی یک



مطلق گوئی و عام‌گوئی نفس نفس زنان به این دست و آن دست می‌پزند!

اصولا تاریخ مبارزات طبقاتی هیچ طبقه یا طبقات قهرمانی را سراغ ندارد که بلاانقطاع دشمنان طبقاتی خود را کوبیده و مبارزه تعرضی خود را لحظه به لحظه و بلاانقطاع پیش برده‌باشد. سراسر تاریخ بشریت گواهی می‌دهد که مبارزات طبقاتی راه پر پیچ و خمی را طی می‌کنند: تعرض و دفاع، پیشروی و عقب نشینی، عقب نشینی تاکتیکی و عقب نشینی استراتژیکی، پیشروی مرحله‌ای و پیشروی استراتژیکی، مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی و... همه و همه از مقولاتی هستند که به تناسب قوای انقلاب و ضدانقلاب، به صحت یا عدم صحت خط مشی مبارزاتی در هر برهه‌ای از زمان، به میزان آمادگی رزمی طرفین و دهها فاکتور دیگر بستگی دارند و پیشروی و تعرض بلاانقطاع تنها می‌تواند مربوط به بخشهای نهائی مبارزه یعنی زمانی باشد که توازن قوای انقلاب بر ضدانقلاب چربیده و ضدانقلاب به حالت دفاع استراتژیکی افتاده باشد.

این حضرات در واقع حامل و ادامه دهنده‌گان سنت آنارشیستی-رفرمیستی هستند که چون می‌خواستند "یک شبه ره صد ساله ببیمایند"، از زمان انترناسیونال اول کارگری موافق سرنگونی دولت سرمایه داری و گذار بلاوقفه به جامعه بدون طبقه و بدون دولت بودند و تاریخ درس سختی به آنها داد و ادعاهای شان فقط در نوشته‌ها باقی ماند.

مبارزه برای براندازی نظام سرمایه‌داری نشان داد که از بین بردن نظام طبقاتی خود محصول یک دوران کامل تاریخی است که طی آن دیکتاتوری پرولتاریا باید برقرار باشد تا مانع از برگشت مجدد مناسبات سرمایه‌داری شود و دولت را یک روزه نمی‌توان از میان برداشت. از همه نامناسب‌تر این‌که قرار بود انقلاب سوسیالیستی در پیشرفته‌ترین کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری صورت گیرد، اما حاکمیت انحصارات امپریالیستی برجها و هجوم افسارگسیخته‌ی آنان به حقوق ملل کمترشديافته از نظر سیستم اقتصادی، باعث شد تا حلقه‌های ضعیف در زنجیراسارت امپریالیستی به وجودآمده و انقلاب در این کشورها بردشمنان حاکم سرمایه‌دار و فنودال غلبه کند و کاردولت پرولتری برای پیشبردانقلاب سوسیالیستی در کشور با موانع فوق العاده‌ی رنجی روبه روشد.

تا این جا، سخنان مطمئن حضرات

جز لفاظی بی مقدار، استدلال جدی ای

خود را مدافع ستیز مستمر و استراتژیک برای تعرض لحظه به لحظه علیه روند ارزش افزائی سرمایه... و تداوم بلاانقطاع این تعرض، ذکر می‌کنند. درحالی که کمی بالاتر و در شماره ۳۷ مجبور به اقرار شده‌اند که سرکوب نظام سرمایه‌داری نقشی اساسی در مهار مبارزات کارگران ایفاء می‌کند!

آنها در "خبرنامه..." شماره ۴۱- ۱۸ بهمن ۱۳۸۷ از این هم فراتر رفته، از چپ به راست افتاده و با نفی مبارزات کارگران که ناشی از عدم درک شرایط مشخص موجود که در آن سرمایه‌تجاری بیشترین فشار را برای به‌زناند آوردن طبقه‌ی کارگر گذاشته‌است، حکم صادر کرده و می‌نویسند: "اجتماع مشترک هفته پیش کارگران و کارفرمایان کفاشیها تصویر بسیار گویائی از موقعیت ضعف جنبش کارگری ایران است. این همان چیزی است که باید آن را چسبید و برای رفع آن پیکار کرد. غم گرسنگی، خطر موحش بیکار سازی، وحشت از بیکار ماندن، هیولای هراس از اجبار به تن فروشی... تهدید به بیرون ریختن وسایل زندگی از خانه‌های استیجاری همه و همه کارگران را در کلاف خود فرو پیچیده‌است." و سپس اضافه می‌کنند: **ما باید به شیرازه حیات سرمایه حمله کنیم، باید سرمایه داران و دولت آنها را در موقعیتی قرار دهیم که مجبور به قبول مطالبات ما شوند و برای اینکار دنیای تدارک و آمادگی و بستر سازی و جمع و جور کردن امکانات احتیاج داریم."**

آنها در مقاله دیگری به وضعیت جنبش کارگری در انگلستان پرداخته و می‌نویسند: **"در بهار سال ۱۸۶۷ بود که کارگر انگلیسی آخرین لقمه نان فرزندانش را در طبق اخلاص به کارگر برنز کار بلژیک تقدیم کرد تا او بتواند در مبارزات خود علیه سرمایه‌دار بلژیکی پیروز گردد و امروز ۱۴۲ سال پس از آن... کارگر انگلیسی را مشاهده می‌کنیم که در کنار خیابانهای این کشور پلاکاردی با دست خویش بلند کرده است. تصویرش سخت است اما حقیقت دارد...: "کار انگلیس برای کارگران انگلیسی!!" (تاکیدات از خود نویسنده‌گان است.)**

جالب است: از یک طرف کارگر را به عرش می‌رساند تا ثابت کند که وقت ایجاد شوراها رسیده‌است و از طرف دیگر نه تنها کارگران را متهم به پیچیده شدن در کلاف خود ارزیابی می‌کند که مصداق "کوسه و ریش پهن" را دارد!!، بلکه قادر به ارزیابی درست از تضادهای موجود و ارجحیت دادن به حل یک‌به‌یک آنها نیز نیست و در عالم

یابی کارگران هراس دارند و مانع آن می‌شوند. درک این مطلب اگر "توضیح واضحات" است، چرا شما به جای اساسی دیدن این توضیح واضحات در عمل، ناگهان ریل عوض کرده و سندیکا را به مثابه یکی از تشکلهای کارگری نفی می‌کنید، آن را فرمایشی می‌دانید و رندانه سندیکا به مثابه تشکل کارگری را معادل سندیکالیسم که خط حاکم بر سندیکا می‌تواند باشد، قرار می‌دهید تا یک جا هر دو را با یک چوب بزنید و نفی کنید؟

**چهار ما اگر حاکمان "حاضر به معامله بر روی سندیکا نیستند" پس سندیکا باید محسناتی به سود طبقه کارگر داشته باشد که برضد منافع حاکمان است؟**

می‌بینیم که مدعیان این نظرات از دیالکتیک سرورته زده‌ای پیروی می‌کنند و در تناقض‌گوئی لاعلاجی گیر کرده‌اند. آنها با دست و پا زدنهای ناشیانه می‌خواهند خود را به هر ترتیبی که شده از گرداب خود ساخته برهانند!!

در خبرنامه شماره ۳۸، ۲۷ دیماه ۸۷ اینان تلاش می‌کنند تا تعریفی از شوراهای کارگری ارائه دهند که معرف طرز تفکر پست مدرنیستی و خرد بورژوازیانه‌ی آنان است. آنها مقدماتا با برجسب زدن شروع کرده و می‌نویسند:

"فرمیستهای چپ نما کلا و جدا از تعلقات مکتبی یا گروهی معنای ضدیت یا عدم ضدیت با سرمایه‌داری را مثل همه مفاهیم دیگر وارونه و با سر سرمایه درک می‌کنند. ضد سرمایه‌داری برای اینها ضدیت با سرمایه و رابطه خرید و فروش نیروی کار نیست، بالعکس صرف جنگ و جدل با قدرت سیاسی روز سرمایه‌است... ضدیت برای ما و برای طبقه کارگری که به حکم هستی طبقاتی اش ضد سرمایه است، معنای دیگری دارد. ستیز با سرمایه برای ما یعنی تدارک قوا به صورت مستمر و استراتژیک برای تعرض لحظه به لحظه راهکارها و تاکتیکهائی که به توسعه و تداوم بدون انقطاع این تعرض کمک کند"

کمی پائین‌تر: "رهنمودها و راهکارهای بالا (منظور کنترل کارگری است - رنجبر) متعلقات تاکتیکی و سیاسی رویکردهائی هستند که سمت و سوی آنها به هیچوجه تدارک جنبش کارگری برای تعرض مستمر علیه سرمایه و سرانجام نابودی نظام سرمایه‌داری نمی‌باشد."

صرف نظر از عام گوئی در مورد "فرمیستهای چپ نما" و مشخص نکردن آنان جهت ایجاد خلط مبحث، این حضرات



ما با افراد پیشرو، میانرو و عقب مانده سروکار داریم. تعداد کارگران آگاه به مبارزه طبقاتی و مصمم برای شرکت در مبارزه جهت از بین بردن طبقات استثمارگر و ستمگر جزء اقلیت محض در اردوی کار می‌باشند. اگر ایجاد همبستگی در درون شورا یک شرط برای استواری شورا باشد، شما براساس کدام معجزه مدعی هستید که همه‌ی کارگران به آن درجه از آگاهی رسیده‌اند که احتیاج به نماینده (البته از دید معلول شما "قیم") نداشته باشند.

یک لحظه فرض کنید که در شورای شما، مثلاً در مورد مسائل روز نظرات مختلف باشد. آن‌گاه حکم بالای شما چه‌گونه پیاده‌خواهد شد. اگر تن به نظر اکثریت بدهید، پس اقلیت اجباراً باید نظر اکثریت را پیش ببرد، ولو آن که با آن مخالف باشد. وگرنه در این شورای نازنین شما انشعاب به وجود خواهد آمد، چون که هیچکس نباید "قیم" دیگری باشد و آن قدر این انشعابات تکرار خواهند شد تا به قول معروف جنبش شورائی شما اتمیزه شود!

شماتطبق دیدگاه آنارشیستی‌تان به تجارب تاریخی پرولتاریا لگد می‌زنید و این نشان دهنده‌ی درجه‌ی عدم اعتماد شما به طبقه کارگر است. تاریخ مبارزات طبقاتی کارگران نشان داده است که شوراهای کارگری زمانی به‌وجود آمده‌اند که جنبش کارگری در مبارزه‌اش علیه نظام سرمایه‌داری حاکم به حدی از توان سیاسی و سازمانی رسیده که عملاً حاکمان قادر به جلوگیری از ایجاد شوراها نیستند و به قول لنین "قدرت دوگانه" در کشور ایجاد شده‌است.

پس حال که شما نه به تاریخ مبارزات پرولتاریا وقعی می‌گذارید و قلم قرمز روی آن می‌کشید، نه با تئوری کمونیسم علمی که جمع‌بندی مبارزات طبقه کارگر است، در این زمینه سرسازش دارید و نه پراتیک روزمره تشکلیابی طبقه کارگر در ایران را قبول دارید و با مهر رفرمیسم این تلاش را رد می‌کنید، بدون این که فرق تشکلیابی با خطوط رفرمیستی در درون این تشکلهای مشخص سازید، این یعنی شما با تشکلیابی سندیکائی و حزبی کارگران دشمنی دارید! در آن صورت باید بگوئیم که شما شانس بیشتری از باکونین و امثالهم در پیشبرد خطتان - به‌جز دستی "غیبی" - نخواهید داشت و طبقه کارگر هم از شما به عنوان ادامه دهنده‌گان راه آنارشیسم کهن استقبال نخواهد کرد.



**ماده ۷ آ :** پرولتاریا در مبارزه علیه قدرت جمعی طبقات دارا نمی‌تواند به‌عنوان یک طبقه عمل کند مگر آن‌که خود را به‌عنوان حزب سیاسی مستقل علیه کلیه احزاب قدیمی که توسط طبقات دارا به‌وجود آمده‌است، سازمان دهد.

این سازماندهی پرولتاریا در حزب سیاسی‌اش برای پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهانی آن یعنی الغاء طبقات اجتناب ناپذیر است. **انتلاف نیروهای کارگری که تاکنون از طریق مبارزه اقتصادی به‌دست آمده می‌بایستی در خدمت این طبقه و در مبارزه علیه قدرت سیاسی استثمارگران قرار گیرد**" (به نقل از انتشارات سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر - دی‌ماه ۱۳۶۸) شاید بی مورد نباشد که بگوئیم خود راه کارگر به مصداق : "شدغلامی که آبجوی آرد - آب جوی آمد و غلام ببرد"، بر علیه این نظر مارکس عمل می‌کند!!

آنارکو - شورائینستها، تمامی تلاش خود را به‌کار می‌برند تا حزب کمونیست را نهادی جدا از طبقه کارگر معرفی کنند. در حالی که حزب کمونیست راستین نه تنها جزئی از طبقه کارگر است، بلکه دربرگیرنده‌ی پیشروترین، صادق‌ترین، پایدارترین، مبارزترین و آگاترین عناصر این طبقه می‌باشد که با درایت طبقه کارگر را در مبارزات بغرنج، سخت و طولانی آن به درستی هدایت می‌کند. حزبی که اگر در هر لحظه از حرکت مبارزاتی طبقه کارگر، مدافع آن نبوده و خط خود را از طریق انتقاد از خود تصحیح نکند، حزب کمونیست نیست. حزبی است رویزیونیستی، سوسیال دموکرات، رفرمیست و تسلیم طلب. نفی چنین احزابی نه به ازاء نفی حزب انقلابی پرولتاریا، بلکه باید به اهمیت دوچندان دادن به ضرورت وجودی آن بیانجامد. اما یک جانبه گران آنارکو - شورائینست ما، در سالم‌ترین حالات، مسبّ تخیلات بیمارگونه‌ی خود هستند.

تصور این که احاد طبقه کارگر به آن درجه از آگاهی برسند که بتوانند خود مستقلاً در مورد هر مسئله‌ای تصمیم بگیرند، حواله دادن کارگران به جهانی به مراتب پیش رفته‌تر از جهان امروزی است که در آن اثری از استثمار و ستم طبقاتی موجود نبوده و انسانها آزادانه و با درایت امر هدایت امور جهان را مشترکاً به عهده بگیرند. صرف نظر از این که در آن زمان دیگر طبقه کارگری در کار نخواهد بود، چون که استثمارگران به موزه تاریخ سپرده خواهند شد، اما امروز در درون طبقه کارگر،

عرضه نمی‌کند. تاریخ مبارزات طبقه‌ی کارگر، نزدیک ۱۵۰ سال است که مهرباطل بر آن زده‌است. اما اینان به جای آموختن از تاریخ به مصداق "اره کردن پا برای این‌که در کفش جابگیرد"، عنصر تاکتیک تشکلیابی کارگران را با توجه به شرایط سرکوب نفی می‌کنند و به دنبال تحقق تشکلی "ایده‌آل" می‌گردند تا کودک جنینی انقلاب را ۵ ماهه بزایانند!!

آنگاه آنارکو - شورائینستها درک خود از شوراها را چنین بیان می‌کنند : "شوراهای مورد بحث ما نه سندیکاهای دموکراتیک هستند، نه تسمه نقاله معراج حزب به قدرت سیاسی می‌باشند، نه نقش بازرس امور مالی و دیوان محاسبات سرمایه را ایفاء می‌کنند و نه تحت قیمومت هیچ هیات نمایندگی قرار می‌گیرند. این شوراها ظرف اتحاد و همبستگی سازمان یافته ضد سرمایه‌داری همه احاد توده‌های کارگر می‌باشند...

"هیچکس نباید کس دیگری را قیم خود سازد. هیچکس نباید بخواهد یا اجازه دهد که دیگری به‌جای او بیاندیشد، هیچکس نباید از زیر بار وظیفه شانه خالی سازد. هیچکس نباید دیگری را نماینده تام الاختیار خویش سازد و خود را به مجری تصمیمات دیگران تنزل دهد... هر کس باید با همه تدابیر و تلاش برای دخالتگری کلیه احاد، برای افزایش ظرفیت تاثیر گذاری سایرین، برای هموارسازی راه ارتقاء و قدرت دخالت دیگران به هر کوشش ممکن دست یازد. ماباید این چنین به هم پیوند بخوریم و این همان شکل شورائی سازمان یابی و اتحاد کارگری متناظر با ملزومات پیکار علیه سرمایه است..."

واقعیت این است که زمینه‌های لازم برای موفقیت ما و جلب همبستگی و حمایت هم‌رنجبران مان وجود دارد". (همان‌جا) از این گویاتر نمی‌توان احساسات خرد بورژوائی و فردگرائی آن را در لفافه شورائگرائی بیان داشت.

بیچاره آنارکو - شورائینستهای ما دچار فراموش کاری شده‌اند. تا دیروز خود را مدافع نظرات مارکس ذکر می‌کردند تا در سایه آن نظرات انحرافی خود را بتوانند به خورد عده‌ای ناآگاه برسانند. در حالی که مارکس در تدوین اساسنامه مجمع بین‌المللی کارگران، ۱۶۰ سال پیش به صراحت تمام نوشت :



آنها و ما ... بقیه از صفحه اول

به دست نیروهای مذهبی افتاد. با قرار گرفتن دستگاه مذهبی شیعه در راس دولت، اهداف "استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی" که خواست اکثریت مردم ایران بود، نیمه تمام باقی ماندند. استقلال ایران در معرض خطر جدی قرار گرفت که اشغال سفارت آمریکا و متعاقب آن تلاش هیئت حاکمه‌ی آمریکا برای آزاد کردن کارمندان سفارت آمریکا و جنگ ارتجاعی عراق - ایران نمونه‌ای از این خطرات بودند که مردم ایران بهای سنگینی برای آنها پرداختند. در حالی که اگر قدرت به دست مردم می‌افتاد بروز چنین خطراتی بسیار نامحتمل و یا حداقل در آن سطح فاجعه آمیز نمی‌شد. آزادی نیز از فردای پیروزی انقلاب باردیگر به مسلخ نظام سرمایه‌داری حاکم کشانده شد که علاوه برداشتن تجارب سرکوبگری رژیم شاه، سرکوبهای نوع قرون وسطائی برگرفته از فقه شیعه به آن افزوده شد. عدالت اجتماعی هم به سطح دوران برده‌داری کهن رسانده شد که در زیر به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم. البته در رابطه با از بین رفتن سلطنت نیز باید گفت که سلطنت مشروطه با سلطنت ولایت فقیه جمهوری اسلامی تعویض گشت تا حکومت خودکامه دینی زیر عنوان پرطمطراق جمهوری اسلامی ولایت فقیه ادامه یابد. مختصری از "دست‌آوردهای" رژیم خودکامه ولایت فقیه را در زیر ذکر می‌کنیم:

آنها به سرکرده‌گی خمینی و از لحظه‌ی ورودش به ایران گفتند "که ما برای اسلام انقلاب کردیم!" در حالی که ما، **کمونیستها** و **اکثریت مردم**، برای داشتن یک زنده‌گی شرافتمندانه آزاد و مرفه و بدون استثمار و ستم و تبعیض خون دادیم و نظام سلطنتی را واژگون نمودیم.

آنها به دروغ گفتند "زندانها را خراب خواهند کرد و جای آنها مدرسه خواهند ساخت". اما دیدیم که بعد از گذشت ۳۰ سال نه تنها زندانی خراب نشد، بلکه زندانهای جدیدی بناگشت. بر تعداد خانه‌های امن که کسی از وجود آنها خبری نداشته و انسانها در این مکانهای مخوف مورد انواع شکنجه قرار می‌گیرند، افزوده شد و هم اکنون تعداد زندانیان به قدری زیاد است که ظرفیت زندانها اجازه‌ی نگهداری آنان را نمی‌دهد. رقم بی‌سوادان کشور هر روز افزایش می‌یابد

عدالتی‌ها به مثابه فوران آتش از کوه آتش‌فشان شده و سرتاسر ایران را فرا گرفته‌است. ما، کمونیستها، گفتیم که نظام سرمایه‌داری اعم از سکولار یا مذهبی قادر به دادن حق مردم نیست و عدالت اجتماعی توسط این نظام که متکی بر استثمار انسان از انسان است، مستقر نمی‌شود. حاکمیت ۵۸ ساله‌ی نظام سلطنتی سکولار و ۳۰ سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی نشان داد که این رژیمها بهترین شرایط را برای دزدی ثمرات کارکارگران و زحمت کشان و ثروت‌های کشور توسط مشتی هزارفامیل و آقا و آقا زاده‌های بی‌وجدان فراهم می‌سازند. در یک سو صاحبان ثروت‌های بادآورده، به درآمدهای میلیاردری هم رضایت نمی‌دهند و غرق در ناز و نعمت فرعون‌ی هستند و در سوی دیگر کارتون‌خوابهای زیرقصر این حضرات گروه‌گروه از فرط سرما و بی‌خانمانی می‌میرند و موادمخدر جوانان ما را روزانه شکار کرده و به دیار عدم می‌فرستد و بر شمار فقیران، کودکان کار و غیره افزوده می‌شود.

آنها برای تقویت رژیم سرکوبگر خود به حکم قوانین مذهبی، زنان این قربانیان هزاران ساله‌ی نظامهای استثمارگری مردسالار را ناقص الخلقه دانسته و آنها را از حق زندگی برابر با مردان در جامعه محروم کرده‌اند. در حالی که می‌دانند که زنان ایران در راه رهائی خویش مبارزه‌ی جانانه‌ای را علیه رژیم شاه پیش بردند و نقش برجسته‌ای در تحقق انقلاب بهمن داشتند.

ما، کمونیستها، از حق برابر زنان بامردان در عرصه‌ی اجتماع دفاع می‌کنیم و برای رهائی کامل زنان از قید استثمار، ستم و تبعیض و مردسالاری، تا به آخر در کنار آنها خواهیم جنگید.

آنها بر اساس قوانین کهنه و فاسد قرون و اعصار که دین اسلام نیز بر روی آنها صحه گذاشته، کشتن انسانها را بادی "قصاص" گرفتن و غیره تا بدان حد رواج داده‌اند که سرتاسر ایران با خون انسانها رنگین شده‌است.

ما، کمونیستها، نظام ناعادلانه‌ی جامعه را عامل اصلی بروز خشونت و کشت و کشتار در جامعه می‌دانیم و اعدام انسانها را راه حلی برای از بین بردن جنایات و تجاوز به حقوق دیگران نمی‌دانیم. به این اعتبار اعدام به طور کلی و از جمله اعدام کودکان، کشتن به حکم مذهب و از طریق سنگسار و یا زیر شکنجه برای گرفتن "اقرار" را به مثابه جنایت علیه بشریت دانسته

و رژیم قادر به ریشه‌کن کردن بی‌سوادی نشده‌است. اما زندانها و ساختن مساجد جدید رونقی به‌تمام معنا دارند تا حکم دین را به مثابه تریاک توده‌ها هرچه بیشتر رواج دهند! ما، کمونیستها، گفتیم تا زمانی که نظام ناعادلانه مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله موجود باشد که مبتنی است بر استثمار کارمزدی، زندانها تبدیل به دانشگاه خواهند شد و این وظیفه‌ی طبقه کارگر است که با گرفتن قدرت دولتی چنان کند و بی‌سوادی را ریشه‌کن نماید.

آنها به دروغ گفتند که با روی کار آمدن آنها برق و آب و گاز و اتوبوس مجانی خواهند شد و پول نفت بر سر سفره مردم خواهد آمد. اما امروز همه شاهدند که فقط کرایه خانه به‌سان بارسنگینی چنان بر دوش کارگران و زحمت‌کشان افتاده است که نفس آنها را بریده است و فقر و بی‌کاری و عدم امنیت شغلی از سرو کول جامعه بالایی رود.

آنها به دروغ گفتند "خدا هم کارگراست" تا کارگران را زیر نفوذ خودبکشند و استثمارافسار گسیخته را برای آنها قابل تحمل سازند. اما هم اکنون بیش از ۸۰٪ کارگران قراردادی شده‌اند و کارفرما حق اخراج آنها را در هر لحظه‌ای که بخواهد به‌دست آورده‌است و به آنانی هم که کار می‌کنند، مزد پرداخت نمی‌شود. بسته‌شدن کارخانه‌ها و بی‌کار نمودن کارگران بی‌داد می‌کند!

آنها با ادعای این که در مذهب شیعه "عدل جزء فروع دین" است، پس مذهب شیعه مقامی بالاتر دارد و امامان به خاطر دفاع از حق و عدالت کشته شدند، از عدل و داد سخن راندند! اما امروز در ایران نپرداختن مزد کارگران برای ماهها و سالها به امر عادی روز تبدیل شده‌است. نتیجه آن‌که کارگرانی که ناآگاه بوده و تحمل دیدن شکمهای گرسنه‌ی فرزندانشان را ندارند، دست به خودکشی می‌زنند. کارگران معترض را نیز نظیر آنچه که در معادن مس خاتون‌آباد کرمان ۴ سال پیش در همین روزها روی داد به گلوله می‌بندند و قاتلان پاداش دریافت می‌کنند. بسیاری از زنان، کودکان خیابانی و دختران فراری از فرط استیصال به فحشاء و فروش موادمخدرترین داده و به دست باندهای جنایت‌کاری می‌افتند که آنها را کشته و اعضای بدن آنها را به فروش می‌رسانند. به اعتصابات کارگری برخوردی مغول وار می‌شود و کارگرانی که جرئت اعتراض و نه گفتن را دارند به زندانها و شکنجه‌گاهها تحویل داده می‌شوند و خشم کارگران از این بی

**انقلاب بهمن مرد، زنده‌باد انقلاب سوسیالیستی!**



عملی هنوز نیافته‌ایم. نفی دشمنان طبقاتی، ضرورتاً به معنای اثبات ما نیست، مگر آن که روی اصول کمونیسم علمی و برنامه‌های انقلابی که بیانگر خواست کارگران و زحمت کشان بوده و سیاستها و تاکتیکهای درست مبارزاتی را دربرداشته‌باشد، مجهز شویم. انقلاب بهمن و ۳۰ سال اخیر درس بزرگی به طبقه کارگر و زحمت کشان داد که کلمه به کلمه‌ی آن باخون محرومان جامعه نوشته شده‌است. پس هشیارباشیم و بلوغ فکری درمبارزات سیاسی داشته باشیم و انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را تدارک ببینیم.

بحران عظیمی سراسرجهان سرمایه‌داری را گرفته است. سرمایه‌داری به آخر خط رسیده‌است. سوسیالیسم و کمونیسم رهائی بخش انسانها درهمن دنیااست. به گرد این پرچم انقلابی و آینده‌نگرجمع شویم و متحد و یک پارچه و درپیشاپیش صف مبارزات انقلابی کارگران و زحمت‌کشان حرکت کرده، جمهوری اسلامی و کلا رژیم سرمایه‌داری را درایران از بیخ و بُن براندازیم!



### خاوران... بقیه از صفحه اول

که اعتراضات وسیعی را درایران و جهان درپی داشت.

برخرفتی تاریخی و کوتاه‌بینی سران رژیم باید خندید. آنها باوجودی که می‌دانند که خاطره‌ی تابناک قلبهای سرخی که توسط تیرهای زهرآلود جلادان رژیم جمهوری اسلامی، و چه بی‌شرمانه، شکافته‌شده و درخون تپیدند، درقلب میلیونها مادر و پدر، برادر و خواهر، زن و شوهر و فرزند و اقوام و خویشان، دوستان و آشنایان این انسانهای بی‌گناه و کلا مردم آزادی‌خواه ایران و جهان چنان حک شده و ورق خونینی از تاریخ مبارزات انسانهای آزادی‌خواه علیه رژیم اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد که با تبدیل خاوران به پارک نمی‌توان حافظه‌ی تاریخ را پاک و یا مه آلود نمود و بعداً تاریخ را به‌گونه‌ی تاریخ نویسان مزدور حاکمان و یارانش را به دستور انوشیروان ظالم زنده‌زنده گچ‌آگین نکردند؟ آیا تاریخ متعلق به مردم آن جنایت را فراموش نمود؟

امروز که با بی اعتبارشدن رژیم اسلامی، مدافعان سرسخت آن چپ و راست به مثابه موش دنبال سوراخی می‌گردند تا درآن پناه گیرند و یا با رنگ عوض کردن خود

فرعونی برای خود درست کردن دردوران حیانتشان! که چه زیبا خیام گفته‌است: "این نقدگیر و دست از آن نسبه بدار - کآواز دُهل شنیدن از دورخوش است!"

و دنیای ماندنی‌ای حی و حاضر و درپیش روی ما است که درآن آزادی و رفاه باید متعلق به‌همه‌ی انسانها شود، دنیای کار و کوشش مشترک و صمیمانه و پر از ناز و نعمت و فراوانی. دنیائی که در آن اثری از استثمار، استعمار، ستم و تبعیض طبقاتی، نژادی، جنسیتی، ملی، مذهبی و غیره موجودنباشد. به اعتبار آنچه که آمد، دیگر نباید اجازه داد که رژیم جمهوری اسلامی به ظلم و ستم خود ادامه دهد. نباید اجازه داد که درصورت سرنگونی رژیم، استثمارگران، باردیگر در کسوت سلطنت طلبان، جمهوری خواهان سکولارو یا "ملی - مذهبی‌ها و" مذهبی - دموکراتیک" ها و غیره که حافظان نظام طبقاتی سرمایه‌داری هستند برگردی مردم سوارشوند. مگر نه این است که کوس رسوائی جهان سرمایه‌داری درپیش‌رفته‌ترین آنها نواخته می‌شود و آنان جهان را به مرز نابودی و بربریت کشانده‌اند.

از انقلاب مشروطیت تا به حال، هزاران هزار انسان جان خود را برای ایجاد جامعه‌ای آزاد - آزاد از نابرابری و تبعیض - فداکرده‌اند. افتادن به چاه ویل توهمی دیگر و به خود قول دادن که "ازاین در تا به آن در فرج است"، طبقه کارگر و زحمت کشان ایران را در دایره منحوس دیگری چنان گرفتارخواهدنمود که آنها باید بازهم بیشتر از جان خود مایه بگذارند تا ثمره خون و عرق آنها را مثنی سرمایه دار ببلعند. تکرار تاریخ گذشته فاجعه خواهدبود و باقی ماندن دردایره‌ی منحوس تکرارها و تحمل شلاقهای استثمار و ستم برگرده‌ها!

دراین سی‌سال، ما کمونیست‌هاهم ازآشتیاب بری نبودیم و دچار انحرافات شدیم و نتوانستیم نقش رهبری اپوزیسیون کارگری ضد رژیم را به‌دست آوریم: نسبت به اهداف نیروهای مذهبی بعضاً دچار توهم شدیم؛ به امرکسب قدرت حاکمه توسط پرولتاریا کم بها دادیم؛ اصل "دین تریاک توده‌ها است" را درست درک نکرده‌بودیم؛ از حقوق دموکراتیک مردم به ویژه در اوایل پیروزی انقلاب قاطعانه دفاع نکردیم؛ به فرقه‌گرایی در درون کمونیست‌ها که نشانی از اخلاص طبقات و اقشار غیرپرولتری جامعه است، نه نگفتیم و درشرایط فقدان حزب پیشرو باتوریت پرولتاریا درسیاست و تاکتیک، دچار انحرافات چپ و راست شدیم و برزهر فرقه‌گرایی درون جنبش کمونیستی، پادزهری

و برای محو این جنایات مبارزه می‌کنیم.

آنها با پرتاب موشک و ماهواره، با ساختن وسایل نظامی، باد به غیغ انداخته و می‌خواهند خود را مدافع علم و پیشرفت و مدرن قلمداد کنند. اما همین حاکمان تنگ نظر از ورود دانش‌جویان دختر به دانش‌گاههای ایران جلوگیری می‌کنند. دانش‌جویان معترض به ناعدالتی‌ها را گروه گروه به زندان انداخته و شکنجه می‌نمایند و یا از ورود به دانش‌گاه منع کرده و اخراج‌شان می‌کنند. استادان مبرز را بیرون انداخته و حزب الهی های بی سواد را نظیر جناب "گردان" به دانش‌گاهها روانه می‌کنند. کارخانه‌ها را ازکارمی‌اندازند تا ساختمان درمحل آنها ساخته و پول پارو کنند و کارگران را مرعوب سازند. آنها جاده‌های کشور و راههای رفت و آمد خود روها درایران را به سلاح خانهای تبدیل کرده‌اند که روزانه جان انسانها را می‌گیرد. این دفاع از علم نیست که چاه جمکران را برای تخدیر مغز انسانها آبادان کنند و مدارس روزبه روز مخروبه‌تر گردند و پناه‌بردن مردم به رمالها و کف بینها فزونی یابد.

ما، کمونیست‌ها، علم را درخدمت انسانها و بهبود محیط زیست می‌دانیم. ماخواستاریم که نتایج زحمات کارگران و زحمت کشان و ثروتهای کشور به‌جای خدمت به قدرت نظامی حاکمان، به خدمت خود آنان درآید: مزد و حقوق کافی برای زنده‌گی شرافتمندانه به انسانهای کارو زحمت داده شود و شرایطی فراهم گردد که کارمزدی برای همیشه نابودشود. ماخواستار ایجاد مدارس و دانش‌گاه مجانی برای تحصیل کودکان و جوانان هستیم. ماخواستار ایجاد بیمارستانهای مجهز می‌باشیم که کلیه‌ی انسانهای دردمند بتوانند با رجوع به آنها به‌طور مجانی تداوی شوند. ما به جای صرف میلیاردها تومان جهت انجام تبلیغات موسسات گوناگون اسلامی، خواستار ایجاد میادین ورزشی و موسسات علمی و هنری برای تقویت صحت و سلامت بدنی و فکری نوباوه‌گان ایرانیم و مصرف کردن یک ریال درانجام آن گونه تبلیغات را خیانت به منافع مردم می‌دانیم.

آنها و ما متعلق به دو دنیای کاملاً متضادیم. دنیای آنها ادامه‌ی دنیای کهن متکی بر زور و استثمار و ازخود بی‌گانه کردن انسانها است. دنیای چسبیدن به مالکیت خصوصی بروسایل تولید و استثمار بی رحمانه‌ی انسانهای مولد است. آنها برای این که این وضعیت عقب مانده و ضدانسانی را حفظ کنند، به انسانها وعده‌ی بهشت برین را می‌دهند که گویا تنها پس از مرگ و روزقیامت می‌توان احتمالاً به آن رسید! وعده‌ی سرخرمن دادن و زنده‌گی



زنان و مردسالاری حیوان صفتانه حرف اول را می‌زنند. بی‌کاری، کار نیمه‌وقت، مزد ناچیز، تجاوز به حرمت آنان در محیط کار و درخانه، بی‌داد می‌کند.

به حکم دین سالاری، زنان حتی حق انتخاب پوشش را هم ندارند؛ پیوسته درکوپه و بازارمورد تحقیر نیروهای انتظامی و بسیج تحت بهانه‌ی "رعایت حجاب"، قرار می‌گیرند؛ معاشرت با مردان در اجتماع "گناه" محسوب می‌شود و به "جرم" زن بودن، آنها را از مردان جدا می‌کنند تا جنس زن را بتوانند به برده‌گی مردسالاری بکشانند و حرم‌سرای دوران برده‌گی و فنودالی را برای لذت بردن مردان صاحب ثروت و مقام، فراهم نمایند؛ شنیع‌ترین مجازات یعنی سنگسار اساسا در مورد زنان به اجرا گذاشته می‌شود؛ جلو رشد زنان را، از طریق ممانعت از ورود آنها به دانش‌گاهها، و علاوغم کیفیت برتر دانش‌شان، تحت بهانه‌ی سهمیه‌ی برابر برای قبول شده‌گان پسر و دختر دانش‌جو، می‌گیرند؛ کودکان متعلق به پدران و نه مادر؟ و در یک کلام تجاوز به حقوق زنان چنان ابعاد بی‌شرمانه‌ی گرفته‌است که ننگ بشریت در قرن ۲۱ می‌باشد. و در مقابل همین ظلم افسارگسیخته است که زنان شیردل ایران از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، برای دفاع از حقوق خود به‌پا خاسته و با تحمل انواع مشقات و از جمله دستگیری و شکنجه و زندان و اعدام در برابر نظام منحط اسلامی قد علم کرده‌اند.

اما همان طور که تاریخ در قرن گذشته نشان داد، رهائی زنان پیوندی ناگسستی با رهائی بشریت از نظامهای استثماری دارد. سرنوشت این رهائی با سرنوشت مبارزه‌ی طبقه‌کارگر برای برانداختن نظام سرمایه‌داری گره خورده و زنان به مثابه نیمی از مردم هر جامعه و از جمله طبقه‌ی کارگر، نقش درجه‌اولی را در این رهائی به‌عهده‌دارند. به این اعتبار مبارزه برای رهائی زنان بخش مهمی از مبارزه کمونیستها برای براندازی نظامهای متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و مردسالاری می‌باشد.

**۸ مارس روز هم‌بستگی مبارزاتی زنان جهان را گرامی بداریم!**

**به‌دفاع از خواسته‌های مشخص زنان ایران برخیزیم!**

**برابری زنان و مردان را در کلیه عرصه‌ی اجتماعی فریادزنیم!**

**انقلاب رهائی بخش ایران درگرو بسیج زنان است!**



۸ مارس... بقیه از صفحه اول

سرمایه‌داری قادر به تحقق برابری زنان و مردان در عرصه‌های مختلف اجتماعی نشده‌است، سردمداران نظام سرمایه‌داری با تلاش برای انتخاب برخی از زنان به مقامات اداری و دولتی، می‌خواهند چنین وانمود کنند که گویا در جهت تحقق برابری زنان و مردان در این جوامع کار می‌کنند! اما همچنان که بارها تجربه شده، از ملکه‌های کشورهای پادشاهی گرفته تا نخست وزیران و روسای جمهوری زن نظیر گلدامایر، ایندیرا گاندی، مارگارت تاچر و غیره، حتی خشن‌تر از هم‌قطاران مرد خود در کشورهایشان در حفظ نظام سرمایه‌داری و حتی سنن ماقبل سرمایه‌داری، عمل کرده‌اند. چرا که خانه از پای بست ویران است و فروتری زنان اساسا ناشی از تداوم سرسختانه‌ی نظام استثماری و مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله است که در کلیه‌ی کشورهای سرمایه‌داری، "مقدس" انگاشته می‌شود و زنان در قدرت (دولت‌زنان) نیز به‌آن پای بند بوده و در حفظ آن تلاش کرده‌اند.

اما در هر جایی که نظام مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله فروریخت، ولو به طور موقت نظیر پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و چین، زنان گام بزرگی در راه رهائی خویش به دست آوردند و دوش به دوش مردان برای ساختن جهانی آزاد و آباد و فارغ از استثمار و مردسالاری دست به کار شدند. به برکت همین انقلابات بود که نظامهای سرمایه‌داری حتی در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری اجبارا تن به رسمیت شناختن برخی از حقوق حقه‌ی زنان نظیر "حق رای"، "حق طلاق"، "حق وراثت مساوی با مردان"، "حق تعلق کودک به مادران" و غیره را به‌دست آوردند. اما در ریشه‌های ترین حق پای مال شده‌شان: "مزد برابر، در مقابل کار برابر"، هنوز هم در این کشورها زنان از مردان کمتر دریافت می‌کنند. باتوجه به این که زنان در تولید نسل و کار درخانه، مزدی نمی‌گیرند، لذا مورد استثمار چندلایه ای بوده و حتی مجبور به کارهای نیمه وقت می‌گردند و بدین ترتیب، به‌صورت فقیرترین گروه انسانی در جوامع سرمایه‌داری، باقی می‌مانند.

در ایران و در زیر حاکمیت سرمایه‌داری به‌غایت شرور که خود را در پشت حاکمیت دین بر دولت مخفی نموده، ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک مردم در جامعه بارها و بارها به دست اراندل و اوباش دشمنه‌ی دستش غرقه در خون شده‌اند، استثمار افسارگسیخته‌ی

را از زیر بار این جنایت بزرگ تاریخی خلاص کنند، کمتر کسی از آنان را می‌توان یافت که علنا این جنایت را محکوم کرده و خواستار رسیده‌گی به آن در دادگاهی باشند که قاضیان نه فرمایشی بلکه توسط والدین و مردم استثمار شده و ستم‌دیده و دردمند انتخاب شده‌باشند. بسیاری بر این توهم اند که گویا "اصلاح‌طلبان" و مدافعان "گفت‌وگویی تمدنها" خواستار آزادی و دموکراسی در ایران هستند و تنها رقیب اصول‌گرای آنان که هم اکنون در قدرت هستند، مخالف آزادی و دموکراسی می‌باشند!! حتی تیله‌ای از جانب برخی پشیمان شده‌ها که تا دیروز از مهره‌های سپاه پاسداران بوده و یا در ایجاد دستگاه اطلاعاتی رژیم فعالانه شرکت داشته‌اند، پیش کشیده شده که باید گذشته‌ها را فراموش کرد و در فکر آینده‌بود، امری که بعضا از دیدگاه سلطنت‌طلبان نیز "معقول" واقع می‌شود. هم اصول‌گرایان و هم میانه‌روان و "اصلاح‌طلبان" در مورد این کشتار فحیح خفه‌خون گرفته‌اند، امری که نشان می‌دهد آنها در دفاع از رژیم خونخوار و پس مانده مذهبی خود و عناد با مردم و مصالح و منافع آنها، تاچه اندازه سرسخت‌اند.

هیچ قدرتی هر چند عظیم هم که باشد، قادر به پاک کردن حافظه‌ی تاریخ نیست. وقتی که حضرات دست آفتابه دزدی را که از گرسنه‌گی دستبرد ناچیزی را انجام داده، بی‌رحمانه قطع می‌کنند و ککشان هم نمی‌گزد و به حکم قصاص دست به اعدام اسلامی می‌زنند، چه‌طور به خود اجازه می‌دهند که از مردم بخواهند این جنایت عظیم ده‌هی ۱۳۶۰ را به فراموشی بسپارند؟ آیا قبول می‌کنند که قصاص اسلامی در مورد خود آنها نیز پیاده‌شود؟

باید متحد و یک پارچه، علیه تخریب گورستان خاوران دست به اعتراض بزیم و افکار عمومی جانیان را در اعتراض به این عمل پلید رژیم جلب کنیم.

**یاد عزیزان قربانی شده توسط رژیم جمهوری اسلامی را گرامی داریم!**  
**به دفاع از زندانیان سیاسی برخیزیم!**  
**شکنجه و اعدام موقوف!**

اول بهمن ۱۳۸۷ - حزب رنجبران ایران







مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی  
ضدن!

پیروزی سوسیالیسم، رهائی بخش  
زنان از نظامهای طبقاتی مردسالار!

اول اسفند ۱۳۸۷ - حزب رنجبران ایران



انگشتان.. بقیه از صفحه آخر

برخی دیگر حرص و طمع صاحبان عمده سهام در بانکها و بورسها و یا کلان حقوقها و پاداشهای بالای مدیران بورسها، بانکها، کارخانهها و غیره را عامل بروز بحران می‌دانند و به جای جست و جوی علت به معلولها چنگ می‌اندازند. انبارهای فکری نظام سرمایه‌داری در کسوت اقتصاددانان و پروفیسورهای اقتصاد دانش‌گاهها و همچنین دارندهگان جایزه نوبل در اقتصاد دچار تناقض‌گوییهای متعدد شده‌اند. نظرات و تئوریهای آنان بی فایده از آب درآمده و کسی هم جز دست اندرکاران کشورها به نظرات آنها گوش نمی‌کند. زیرا همه از خودسوال می‌کنند که اگر این حضرات با کلان حقوقها و مزایا، توانائی درک اوضاع را داشتند، چرا وضعیت بحرانی در این ابعاد را زودتر ندیده و هشدار ندادند تا از بروز آن جلوگیری بعمل آید؟ اما به قول معروف "خانه از پای بست ویران است - خواجه در فکر نقش ایوان است" و "زمین لرزه در قعر دریا - سخنها تمامی ز امواج" است!

در این میان خواجه‌ها و عوام فریبان نظام به میدان آمده‌اند تا با متهم کردن این یا آن فرد یا دستگاه، بی اعتمادی مردم به نظام سرمایه‌داری را تخفیف داده، مشکلات را اشتباهات فردی دانسته، مردم را به وجود راه حل امیدوارکنند: باراک اوباما اخیرا در مصاحبه‌ای گفت که در سال گذشته نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار پاداش به روسای وال استریت پرداخت شده‌است که پاداش شکست و نه پیروزی آنها بوده است و این خجالت‌آور است. در سوئد نیز حرکت مشابهی شروع شده و کم کردن حقوقها و پاداش روسای شرکت‌های بزرگ پیش کشیده شده‌است. شاید بی مورد نباشد اضافه کنیم که حدود کمتر از ۱۰ سال پیش در سوئد در مقابل اعتراضات مردم به کلان پاداشهای روسای شرکت‌های بزرگ، آه و ناله‌ی این حضرات همه جا شنیده می‌شد که میزان درآمدها به مراتب

کمتر از درآمد همتایان آمریکائی است و علت "پیروزی" شرکت‌های آمریکا را پرداخت حقوق و مزایای بالا به مدیران ذکر می‌کردند و پیروی از الگوی آمریکائی و پیاده کردن آن در سوئد را پیش می‌نهادند!!

در اجتماع داووس - سوئیس - که هر سال با تجمع نمایندهگان دولتها، تعدادی از روسای شرکتها، تعدادی از صاحب نظران و بالاخره تعدادی از "سازمانهای غیر دولتی" در اواخر ماه ژانویه تشکیل می‌شود، تا اوضاع جهان از نظر سیاسی، اقتصادی، محیط زیستی و غیره مورد بررسی قرارگیرد و به نوعی کمک فکری و عملی برای ادامه‌ی حاکمیت نظام سرمایه‌داری صورت می‌باشد، امسال به همان‌گونه که بروز بحران اغتشاش بزرگی را در مراکز تصمیم‌گیری به‌وجود آورده، انعکاسش در این اجلاس نیز هویداشد.

این فوروم جهانی نظام سرمایه‌داری که در سال ۱۹۷۱ ایجاد شد، امسال با شرکت ۲۵۰۰ نفر از ۹۱ کشور و از جمله ۴۰ رهبر دولت، ۶۴ وزیر، ۲۱۹ شخصیت صاحب‌نظر و ۲۱۷ سازمان غیر دولتی و به مدت ۵ روز میدان جدلهای فراوانی شد. این بار دیگر صحبتها تنها بر سر انجام رفهمائی برای نجات نظام نبود. صحبت بر سر این نیز صورت گرفت که آیا نظام قابل دوام است و یا به پایان کارش نزدیک می‌شود؟ به هرحال به قول معروف "آب به لانه‌ی مورچه‌گان افتاده‌است" و نامنی و عدم اعتماد به جریان‌یابی سرمایه، مراکز بزرگ مالی جهان را به ریشه‌ی مرگ انداخته‌است. جون گاپر در روزنامه فاینانشیال تایمز نوشت: "هفته‌ای این چنینی تا به حال در داووس دیده‌نشده‌بود". نخست وزیران روسیه

و چین، آمریکا را عامل به وجود آمدن بحران ذکر کردند و پوتین گفت که "جهان تک قطبی خطرناک است که به دلار وابسته می‌باشد و باید چندین مرکز ذخایر ارزی ایجاد نمود". (به نقل از وال استریت جورنال ۲۸ ژانویه). الساندرو پلتزیاری رئیس اتحادیه "اونا" گفت که تنها در عرض یک هفته ۱۰۰ هزار نفر در اروپا کارشان را از دست داده‌اند. اوباما نیز اخیرا در کنفرانس آمریکا گفت که از زمان شروع رکود اقتصادی در آمریکا سه نیم میلیون نفر بی‌کار شده‌اند و بی‌کاری تنها در ماه ژانویه ۲۰۰۹ در آمریکا نزدیک ۶۰۰ هزار نفر بوده‌است. و اکنون صحبت از ارتش ۵۰ تا ۱۰۰ میلیونی بی‌کاران در آینده‌ی نه چندان دور می‌شود. شاید بی مورد نباشد اضافه کنیم که پلیس سوئیس با تمام وجود از این اجلاس محافظت کرد و در بیرون از اجلاس پلیس ضدشورش با گاز اشک‌آور و

فشار قوی آب به تظاهرکنندهگان حمله نمود! و در فوروم اجتماعی نیز که هم زمان با تشکیل فوروم داووس در شهر بندری بلم برزیل برگزار شد و روسای ۵ کشور آمریکای لاتین (برزیل، ونزوئلا، بولیویا، پاراگوئه و اکوادور) و دهها هزار نفر از معترضان به نظام امپریالیستی در آن شرکت کردند، بادیگاهی خردمپور ژوایانه اما در مخالفت با نظام تجاوزگرانه‌ی امپریالیستی پرچم سوسیالیسم خرده بورژوائی "جهانی دیگر" را بلند کردند.

و اما در خارج از طیف حاکمان جهان مردم چه می‌گویند؟

همان‌طور که بارها اعلام کرده‌ایم، بعد از آغاز رکود در بخش ساختمان در آمریکا و تاثیر آن در دیگر کشورها، عناصر پرسش‌گرو جست و جو گر جدی، در صدد پیدا کردن علت بروز بحران به مارکسیسم رو آوردند و توضیح حاکمان آمریکا و دیگر دول امپریالیستی را در اشتباه سران برخی از بانکها، نپذیرفتند. مردم کوچ و بازار نیز حاتم بخشی از اموال عمومی به بانکها توسط دولتهای بزرگ امپریالیستی را رد کردند. مردم به عیان می‌دیدند که در افزایش مزدها و حقوق کارگران و زحمت‌کشان دولتهای سرمایه‌داری با تمام وجود ایستاده‌گی نموده و حاضر به افزایش شندرغازی مزدها نبودند، اما چنان دست و دل‌بازانه به بانکها و شرکت‌های بزرگ پول می‌دهند، که گوئی در ماجرای رکود اقتصادی بی‌گناه بوده و دولتها دینی نسبت به آنها برگردن دارند. در حالی که همین دولتهای نوکر سرمایه‌داران، طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان را به سفت بستن کمربندها و تحمل ناملاپمات، منجمد کردن افزایش مزدها و غیره دعوت می‌کنند!!

مردم بادیان این که شرکتها برای دست یابی به سود بیشتر دست به اخراج کارگران در ابعاد صدها و هزاران زده و در مدت کوتاهی بی‌کاری رسمی در آمریکا دوبرابر شده و به ۸٪ رسیده و در اروپا و ژاپون نیز در حال ازدیاد است و حتا در چین گفته می‌شود که بی‌کاری می‌تواند به ۲۰ میلیون نفر برسد، دست به اعتراض علیه سیاست دولتها در تزریق سرمایه عمومی به بانکها زده و در مقابل پیشنهاد اختصاص آن برای ایجاد اشتغال، بهبود وضعیت رفاهی و فرهنگی و غیره را می‌دهند. اعتصاب بزرگ دونیم میلیون نفری در فرانسه در این ارتباط و اعتراضات گسترده در یونان علیه نئولیبرالیسم، چنان هشدار بود که حتا سرکوزی رئیس جمهور فرانسه



مجبور شد. همانند شاه که گوشه‌های اش به اعتراضات مردم ایران کر شده بود و بالاخره در آستانه‌ی فرار از ایران در سی سال پیش گفت "صدای شما را شنیدم". بگوید که "پیام شما را گرفتم"! اعتراضات و اعتصابات در کلیه کشورهای دیگر اروپا - از انگلیس تا روسیه و از ایسلند تا ایتالیا - و آمریکا ادامه داشته و خواسته‌های مردم نیز مشخص است: پولها باید در خدمت مالیات دهنده‌گان صرف شود و نه در خدمت مراکز بزرگ مالی - زالوهای که خون‌خوارانه ثمره‌ی کار طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش را می‌مکنند!

امروز، انگلستان اتهام در ابعاد صدها میلیونی و حتی میلیاردها نفری، نظام سرمایه‌داری را نشانه رفته‌اند که عامل شکاف عظیم بین فقر و ثروت، تهی‌دستی، بی‌کاری، فقدان امنیت جانی و اجتماعی، وجود کانونهای متعدد جنگ و خون‌ریزی، در بهداری و مرگ کودکان و زنان در اجتماع بی‌رحم جهانی و غیره، می‌باشد. قلاع و کاخهای پُر زرق و برق نظام سرمایه‌داری در بالاترین مرحله‌ی تکاملی‌اش دچار ترکها و شکافهای جبران ناپذیری شده‌است که نوید دهنده‌ی فروریزی آن در طول قرن‌ی است که ما در دهه‌ی اول آن به‌سرمی‌بریم.

بیش از هر زمان دیگری وقت آن رسیده‌است که طبقه‌ی کارگر جهانی با برافراشتن پرچم سرخ جهان سوسیالیستی فردا، برای روبیدن نظام فرتوت و فاسد سرمایه‌داری به‌پا خیزد. در این حرکت تاریخی کمونیستها به مثابه پیشروان پرولتاریا وظیفه‌ی عاجل و درعین حال پرافتخار متشکل و متحدشدن و حرکت در صف اول مبارزاتی کارگران را به عهده دارند. نباید گذاشت عامل عینی مستعد با عامل ذهنی عقب مانده انقلابی، کورمال کورمال پیش برود. دیگر عصر کمونیسم کودکانه مکتبی و فرقه بازان، خودستایانه، خودمرکزبینانه و بدون پیوند استوار با حرکت طبقاتی کارگران گذشته‌است. جنبش جهانی متحد طبقه کارگر به جنبش جهانی متحد کمونیستها نیاز دارد. بکوشیم تا به این نیاز اساسی قرن پاسخ صریح، روشن و قاطعی بدهیم.

۲۰ بهمن ۱۳۸۷ - ک. ابراهیم



از نامه های... بقیه از صفحه آخر

طرح و سیاستهای نئولیبرالیستی در کل سود می برند. کمونیستها باید تا حد امکان در میان افشار متوسط اجتماع هم فعالیت کرده و آنها را نیز به سمت پرولتاریا متمایل نمایند و یا حداقل آنها را در انقلاب آتی بیطرف نمایند. البته بدیهی است که این افشار از نظر طبقاتی منافعی جدا از پرولتاریا دارند و در مبارزه طبقاتی دائماً در حال نوسان از سویی به سوی دیگریند. اما به نظر من نه در دوران انقلاب و نه در دوران ساختمان سوسیالیسم نباید با آنها بمثابه دشمن همیشگی پرولتاریا رفتار کرد بلکه باید آنها را نیز در ساختمان جامعه جدید جذب نمود. موفق باشید

**جواب نقد:** دوست و رفیق گرامی. با تشکر از شما در برخورد مسئولانه به نظرات مطروحه در ارگان حزب رنجبران و نقد آنها، در توضیح نوشته "رنجبر" باید به چند نکته توجه کرد:

۱- در جنبش کمونیستی و چپ ایران چنین برداشتی موجود است که گویا ضدامپریالیست بودن ضرورتاً معادل با ضد نظام سرمایه‌داری بودن است. چنین برداشتی نادقیق و یک جانبه ولذا مجرد است.

می‌توان ضد امپریالیست بود، اما نه ضد سرمایه‌داری، که بیشتر سرمایه‌های متوسط و کوچک در کشورهای پیرامونی به دلیل دخالت امپریالیسم در این کشورها و کشیدن سرمایه‌های بزرگ دولتی و خصوصی زیر نفوذ خود و تنگ شدن عرصه برای فعالیت سرمایه‌های متوسط و کوچک، در این مقوله می‌توانند بگنجند. ضدیت اینان ماهوی نبوده و صرفاً سیاسی و آن هم موقتی است و در نهایت به دلیل ضعف و ماهیت استثمارگرایی این سرمایه‌داران، به‌سازش با امپریالیسم کشیده می‌شود.

یا می‌توان ضد امپریالیست بود و مخالف مدرنیسم و مدافع فنودالیسم و مناسبات ارتجاعی ارباب - رعیتی، نظیر زمین‌داران سنتی که به شیوه بهره مالکانه و دیگر شیوه‌های استثمار فنودالی (بی‌گاری گرفتن از دهقانان، سیورسات، تقسیم محصول بر اساس عامل ه گانه: زمین، بذر، آب، گاوآهن یا تراکتور، نیروی کار، مشغول‌اند و با تکیه به مذهب و نظامهای قبیله‌ای و کلا حفظ سنتهای ارتجاعی)، مخالف نفوذ مناسبات سرمایه‌داری در کشورشان هستند. اما این مخالفت نیز موقتی و گذرا است و

امپریالیستها برای دستیابی به منابع چنین کشورهایی و استثمار نیروی کار ارزان و ممانعت از رشد جنبشهای آزادی بخش، اکثراً به دلیل قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی‌شان قادر به کشاندن فنودالها و روسای قبایل زیر نفوذ خود می‌شوند.

و بالاخره می‌توان ضد امپریالیست به معنای کامل آن بود و مدافع سوسیالیسم و براندازی حاکمیت نظام متکی بر کارمزدی و دخالت‌گری در امور کشورهای دیگر. لذا ضدیت با امپریالیسم در تمامی ابعادش توسط مدافعان سوسیالیسم صورت می‌گیرد که کسب قدرت توسط کارگران و زحمت‌کشان را گام نخست در براندازی کامل نظام سرمایه‌داری می‌دانند.

در نتیجه ضد امپریالیست بودن دونوع اول صرفاً جنبه‌ی سیاسی موقتی و مخالفت با دخالت‌گری به خاطر حفظ منافع خودی دارد. در حالی که ضد امپریالیست بودن راستین، مخالفت بنیادی با کلیه عوارض نظام سرمایه‌داری اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

به این اعتبار مبارزات ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره برای درآوردن خود از زیر سلطه‌ی کشورهای متروپول سرمایه و به خاطر رسیدن به استقلال، مبارزه‌ای علیه اشغالگری و مداخله‌گری بوده و نیروهای مقاومت داخلی صرف نظر از این‌که فنودال، بورژوا یا خرده بورژوا باشند و یا طبقه کارگر، این مبارزه را پیش می‌برند. اما ماهیت و سرنوشت هر کدام از این مبارزات با دیگری فرق دارد.

به‌دیگر سخن، مبارزه فنودالها یا سران قبایل در کشورهای پیرامونی علیه امپریالیسم به خاطر حفظ نظام عقب مانده فنودالی است. لذا کمترین خصلت مترقی هم ندارد و تنها به تضعیف سلطه‌ی امپریالیسم کمک می‌کند. مبارزات بورژوازی میانه و خرده‌بورژوازی با امپریالیسم نیز در صورتی می‌تواند موقتا خصلت مترقی داشته باشد که با طبقه کارگر و زحمت کشان ضدیت نکرده و حقوق دموکراتیک آنها را به رسمیت شناخته و به آنها احترام بگذارد. در غیر این صورت ناشی از ضعف سرمایه داران متوسط و کوچک به مثابه طبقه و افشار اجتماعی در مقابل سرمایه‌های بزرگ داخلی و امپریالیستی، این مبارزات ناپیگیر بوده و نهایتاً به سازش با امپریالیسم کشیده می‌شود.

۲- به‌طور مشخص، در زیمبابوه) یا

**بدون شرکت زنان ، انقلاب سوسیالیستی پیروز نخواهد شد !**



و طالبان و مقاومت‌شان در برابر مداخلات امپریالیست‌ها، هیچ‌گونه جنبه‌ی مترقی برای آنان به حساب نمی‌آید.

در عین حال، در سطح جهانی این مقاومت‌ها به نفع رشد مبارزات انقلابی علیه امپریالیسم می‌باشد. تضعیف قدرت سیاسی و نظامی امپریالیسم در جهان، زمینه مناسبی را برای رشد انقلاب جهانی پرولتاریا فراهم می‌آورد. درک این مسئله در صورتی واضح می‌شود که قدر قدرتی امپریالیسم را در قرن گذشته با فلاکتی که امروز در قرن کنونی با آن روبه رو است مقایسه کنیم و این دست‌آورد چیزی جز مبارزات طبقه کارگر و زحمت کشان و ملل تحت ستم علیه امپریالیسم نبوده است. حکم درست: "یا جنگ باعث انقلاب می‌شود و یا انقلاب از جنگ جلوگیری می‌کند" (مائو)، جمع‌بندی این واقعیات است.

۳- در مورد سؤال دوم شما: در برخورد به سیاست توزیع درآمد بورژوازی در ایران و یا در هر کشوری، باید دید مجرد و مکتبی به مسئله نداشت. بورژوازی برای این که قدرت خود را حفظ کند، ضمن این که بخش اعظم امکانات کشور را در اختیار خود می‌گیرد، اما اجباراً برای این که قادر به ادامه حاکمیت طولانی مدت بر کارگران و زحمت کشان شود - به خصوص اگر خطر انقلاب را حس کرده و جلوی رشد مبارزات کارگران و زحمت کشان را بگیرد - مجبور است دست به رفرم‌هایی بزند (نظیر توزیع بخش ناچیزی از کلان سودهای ناشی از غارت جهان توسط سرمایه‌های انحصاری در کشورهای امپریالیستی جهت ایجاد کارگران یقه سفید و مدافع نظام موجود در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ و انجام رفرم‌های ارضی در ایران در نیمه دوم این قرن توسط محمدرضا شاه).

در ایران با روی کار آمدن جناح مافیای مالی - نظامی، احمدی نژاد سیاست دادن وام هائی در ابعاد کوچکتر را در پیش گرفت تا جناح‌هایی از بورژوازی متوسط و حتا خرده بورژوازی قشر بالا را به سوی خود جلب کند. اما این بدان معنا نبوده و نیست که در نظام منحط و فاسد جمهوری اسلامی، سرمایه‌داران بزرگ حریص در کسوت آقاها و آقازاده‌ها و باندهای قاچاق و واردکنندگان بی حساب و کتاب کالا، ضرورتاً از این سیاست خرسندند. آنها تشنه‌ی بلعیدن درآمدهای نفت و گرفتن کلان وام‌ها از بانک‌ها و بالا کشیدن آنها هستند. در این ارتباط، اینان با نفوذی که در هیئت حاکمه و دولت دارند، می‌توانند به سرمایه‌های متوسط زور بگویند. به خصوص اگر صاحبان این سرمایه‌ها چندان هم

اما این که امپریالیسم آمریکا علارغم تمامی فشاری که گذاشته نتوانسته است مقاومت دولت کره شمالی را درهم شکند، خود نشان از مقاومت سرسختانه‌ای است که دولت و مردم آن در برابر مداخلات امپریالیستی از خود نشان می‌دهند. می‌توان مقاومت یک کشور کوچک در برابر امپریالیسم آمریکا را برای زندگی در استقلال به حساب نیاورد، تحت این بهانه که در آنجا گرسنگی هست و یا بورژوازی بر سر قدرت است. آن وقت اجباراً باید قبول کرد که پس چه بهتر که سرمایه‌های امپریالیستی به همه‌جای جهان رسوخ کنند تا مردم به محاصره‌ی اقتصادی در نیایند و به وابستگی گردن نهند، تا ظاهراً گرسنه نمانند!! فراموش نکنیم که دستگاه تبلیغاتی امپریالیست‌ها چهره‌ای بزک کرده‌ای از رژیم‌های زیر سلطه‌شان ارائه می‌دهند، فقر مردم را می‌پوشانند و مقاومت را بی فایده جلوه می‌دهند. در عین حال در مورد کمبودهای کشورهای تحت محاصره، تبلیغات غلوآمیز و زهر آگینی مطرح می‌نمایند تا افکار عمومی را علیه این کشورها بسیج کنند. در همین دو دهه‌ی اخیر، آنها به کرات در مورد کشورهایی که هدف تجاوزشان بود، دروغ گفتند. نباید به دام تبلیغات رسانه‌ای پر از دروغ و نیرنگ امپریالیست‌ها افتاد و مقاومت‌های موجود علیه امپریالیسم توسط دولت و مردم کره شمالی را تخطئه کرد.

باتوجه به نکاتی که در بالا گفتیم وضعیت کشورهایی نظیر ایران و افغانستان و مقاومتی که در برابر امپریالیسم آمریکا در آنها صورت می‌گیرد، ابعادش مشخص می‌شود. مقاومت بورژوازی ایران و جنگ طالبان با اشغالگران امپریالیست، به دلیل تهدید علنی و تجاوز امپریالیست‌ها به این کشورها است. امپریالیسم آمریکا پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، ایران را به مثابه یک پایگاه مهم مداخلاتی‌اش در خاورمیانه از دست داد و باتمام امکانات سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی کوشیده است دوباره موقعیت گذشته‌ی خود را در ایران به دست بیاورد. اما بورژوازی مالی متکی بر دین در ایران و سران قبایل با دیدگاه مذهبی به رهبری طالبان در افغانستان، تلاش می‌کنند تا حاکمیت آنان بر این دو کشور، توسط امپریالیست‌ها به رسمیت شناخته شود. در صورتی که امپریالیست‌ها به این خواست آنها گردن نهند، مناسبات حاکمان ایران و جنگجویان طالبان با امپریالیست‌ها به حال عادی بر خواهد گشت. دیدگاه مذهبی و سرکوب‌گرایانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی

رودزیای سابق) مبارزه برای کسب استقلال و درآوردن کشور از زیر نفوذ امپریالیسم انگلستان و حاکمیت سفیدپوستان نژادپرست، از یک سو و متعاقب آن تقسیم زمین بین دهقانان و کسانی که روی زمینها کار می‌کردند و بیرون راندن زمینداران سفیدپوست، حرکتی انقلابی و مترقی بود. به علاوه مقاومت موگابه و طرف داران‌اش در جلوگیری از غارت معادن غنی زیمبابوه توسط شرکت‌های امپریالیستی آمریکا و انگلستان نیز امری مترقی بود. این شرکت‌ها برای به زانو درآوردن رژیم تازه به قدرت رسیده مستقل در زیمبابوه، انواع توطئه‌ها و از جمله قطع تولید دست زدند! به علاوه، با استقلال یابی زیمبابوه، مداخلات امپریالیستی پایان نپذیرفت که به دفاع از زمینداران بزرگ سفیدپوست صورت می‌گرفتند. این کشور توسط امپریالیست‌ها به محاصره اقتصادی افتاد و در فقدان رهبری پرولتاریا، نتوانست بر مشکلات غلبه کند و علارغم این که موگابه و همراهانش تلاش کردند تا استقلال سیاسی خود را حفظ کنند. اما اکنون، تحت مداخلات و فشارهای امپریالیستی و فشار دولت آفریقای جنوبی و از طریق انتخابات پارلمانی و کمک به روی کار آمدن مورگن شانگرای و وارد شدن‌اش در دولت زیمبابوه، اینان تلاش خواهند کرد تا کاملاً دستاوردهای انقلاب ملی و دموکراتیک زیمبابوه را پایمال کرده و برای نفوذ دوباره‌ی سرمایه‌های امپریالیستی، درهای کشور را باز کنند. بنابراین گرسنگی و دیگر مشکلات مردم زیمبابوه را باید بیشتر ناشی از فشار سرمایه بین‌المللی و محاصره‌ی اقتصادی این کشور دانست و در عین حال، ناتوانی دولت حاکم در حل مشکلات و نه صرفاً نتیجه‌ی فساد دولت زیمبابوه! مگر نه این است که پس از جنگ اول امپریالیست‌ها با رژیم بعثی عراق در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰، و متعاقب آن درآوردن کشور عراق به محاصره‌ی اقتصادی، بیش از ۵۰۰ هزار کودک شیرخوار ناشی از کمبود شیر و دارو از بین رفتند، در حالی که قبل از آن جنگ، کمبودها در این حد نبودند!

در مورد کره شمالی که در آن کمونیست‌ها رهبری مبارزات ضد امپریالیستی را به عهده داشتند و نزدیک ۶۰ سال است که در محاصره‌ی اقتصادی، نظامی و ایزوله شدن سیاسی توسط امپریالیسم آمریکا و ژاپون و دولت دست نشانده کره جنوبی قرار دارد، حکایت دیگری مطرح است. دولت این کشور کوچک برای حفظ استقلال خود مجبور به تقویت بنیه‌ی نظامی خود شده است. این امر بدون شک در وضعیت رفاهی مردم کره شمالی تاثیر بزرگی داشته است.



بدین ترتیب ما می‌بینیم که فکر "خلوص نژادی" جزئی از پروژه‌ی صهیونیستی است. آبراهام اشترون از گروه تبهکاراشترن و دنباله‌روانشان اعلام کردند که:

"National Military NMO Organization" (مترجم) که حکومت رایش آلمان آن را خوب می‌شناسد و اتوریتته‌ی آن را نسبت به فعالیت صهیونیستی در درون آلمان و در مورد نقشه مهاجرت یهودیان می‌داند، بر این نظر است که:

۱. منافع مشترکی بین استقرار نظم نوین در اروپا در توافق با نظریه آلمان و خواسته‌های حقیقی ملی مردم یهود که با NMO یکی هستند، وجود دارد.

۲. همکاری بین آلمان جدید و تجدیدحیات ملی یهودیان ممکن است. و

۳. استقرار کشور تاریخی یهودی بر پایه ملی و توتالیتزر، در ارتباط با قراردادی با رایش آلمان، به نفع حفظ و تقویت موقعیت قدرتمند آلمان در خاور نزدیک می‌باشد.

با حرکت از این ملاحظات، NMO در فلسطین تحت خواسته‌های ملی ذکر شده در بالا در مورد حرکت آزادی اسرائیل، توسط رایش آلمان پذیرفته شده، به طور فعال در کنار آلمانها در جنگ خواهد ایستاد.

برنر از این بخش با گفته زیر نتیجه می‌گیرد:

"آنها، در سراسر اروپا پس از جنگ جهانی دوم، مردم را اعدام کردند که به نازیها وابسته بودند. اما این خیانت‌های یهودیان به‌طور ضمنی تا تاسیس کشور صهیونیستی در مه ۱۹۴۸ ناشناخته ماند." (لنی برنر، Counterpunch، ۲۲ دسامبر ۲۰۰۲: ۵۱ سند در مورد همکاری صهیونیستها با نازیها).

پس چنین همکاری را با توجه به تاریخ صهیونیسم نباید تعجب آور دانست. دیدگاه "خلوص نژادی" را صهیونیستها و نازیها مشترکا داشتند (این بدان معنا نیست که صهیونیسم و نازیسم تنها نماینده‌ی "خلوص نژادی" بودند).

در هر صورت، آیا چیزی به نام نژاد یهودی وجود دارد؟ مگر نه این است که یهودیان و عربها در خاور میانه و آفریقای شمالی از نژاد سامی هستند. مادرمن یک شوخی یهودی را یادآوری می‌کند که "یک یهودی درست مثل یک عرب سوار بر اسب است". این را در مورد اکثر یهودیان اروپائی نمی‌توان گفت که اشغال‌گران عمده فلسطین‌اند.

پیچ و تاب زدنهای صهیونیسم چیز تعجب‌آور قابل توجهی است. آیا من بر اساس "نژادی"، مذهبی یا فرهنگی یهودی هستم؟

راه حل.. بقیه از صفحه آخر

بلکه ریشه کن کردن موجودیت، تاریخ، فرهنگ و زبان آنها را مدنظر داشت که ما امروز آن را نسل‌کشی می‌نامیم و درس مناسبی بود برای ایجاد کشور اسرائیل که برای تحقق آن می‌بایستی تمام چیزهای غیر یهودی کاملاً از بین برده می‌شد.

موازی با تشکیل کشوری نازی، آشکارا به تراژدی جاری در مورد مردم فلسطین اشاره‌ای نمی‌شود و تنها از ایجاد اسرائیل بزرگ و فوریت عاجل آن صحبت به میان می‌آید که از طریق نابودی هر چه که "غریب‌یودی" است، در سرزمینی که فلسطین نامیده می‌شود، باید تحقق یابد.

ولازم به بررسی زیاد در کتابهای تاریخی نیست تا بفهمیم که ایجادکننده‌گان اسرائیل صهیونیستی ایده‌های بسیاری را از ایده‌نولوژی نازی در دهه‌ی ۱۹۳۰ گرفتند.

صهیونیسم خودش را محکوم می‌کند. در ۲۱ ژوئن ۱۹۳۳، فدراسیون صهیونیستی آلمان یادداشت مخفی‌ای به نازیها فرستاد:

"صهیونیسم هیچ نوع توهمی نسبت به شرایط سخت یهودیان ندارد که بیشتر از همه شامل طرح اشغال‌گرانه غیرعادی است که در فقدان یک وضع عقلانی و اخلاقی و ریشه نگرفته از سنن خودی صورت می‌گیرد.

صهیونیسم دهها سال قبل پذیرفت که نتیجه‌ی روند جذب‌گری علامت آشکاری است برای بدتر شدن (منظور اوضاع یهودیان است - م) و تلاش برای فائق‌آمدن بر آن، با تغییر دادن کامل زندگی یهودیان حاصل می‌شود.

"نظر ما این است که یک جواب حقیقتاً قانع‌کننده در مسئله یهود، دولت ملی است که می‌تواند با همکاری جنبش یهود، تجدیدحیات اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی یهودیان متحقق شود و یک چنین تجدیدحیات باید در درجه اول محل اجتماعی و روانی برای کلیه‌ی راه‌حلها به وجود آورد.

"صهیونیسم بر این اعتقاد است که تولد دوباره حیات ملی، نظیر آنچه که در آلمان از طریق پیوستن به مسیحیت و ارزشهای ملی رخ داده است، برای گروه‌های ملی یهودی نیز صورت بگیرد. برای یهودیان نیز منشاء، مذهب، هم‌سرنوشتی و آگاهی گروهی باید اهمیت تعیین‌کننده‌ای برای تحقق این زندگی بیابد. این بدان معنا است که فردگرایی خودخواهانه که در فضای لیبرالی رشد می‌کند،

باید از طریق روحانی‌گری مردم و خواست پذیرش مسئولیت، پیروز شود."

به نظام ولایت فقیه اعتقاد داشته‌باشند و بخواهند مستقلاً و بدون دخالت سرمایه‌های بزرگ، کارهای خود را جلو ببرند. اصولاً قانون جامعه سرمایه‌داری پایمال کردن ضعیف به دست قوی است برای انباشت بیشتر سرمایه و ایران هم از این قاعده مستثنا نیست. لذا وجود فشار بر روی سرمایه‌های متوسط در ایران توسط سرمایه‌های بزرگ را نباید نفی کرد و ما هم چنین نظری نداشتیم.

مع الوصف باید حرکت‌های سرمایه در هر کشور را گام به گام و در هر لحظه ارزیابی کرد. سیاستها و تاکتیکهای آن را بررسی نمود و به صورتی مکانیکی و چکی برخورد به بورژوازی را تحت عنوان "بورژوازی، بورژوازی است و بزرگ و کوچک ندارد و همه تماماً از یک قماشند"، حل شده فرض نکرد و در مبارزه‌ی سیاسی و طبقاتی، حرکت‌های تاکتیکی را که پُر از فراز و نشیب است با درک ایده‌نولوژیکی از طبقات مخلوط نمود. از این که بورژوازی استثمارگر است چه در کسوت راکفلرها و حاجیان بازار ابرقو و چه حتادکانداری که دوکارگر داشته باشد، نمی‌توان به این نتیجه رسید که در جنگ طبقاتی که هدف‌اش کسب قدرت و به زیر آوردن طبقه‌ی حاکم است، جناح‌های مختلف بورژوازی را باید یک سان فرض نمود. یک اشکال جدی در درون جنبش چپ ایران تن ندادن به تحلیل مشخص از شرایط مشخص و اتخاذ سیاستها و تاکتیکهای درست است که برای هرتشکلی امری حیاتی می‌باشند و بر عکس سیر و سیاحت در عالم عام‌گوئی نوع مکتبی بازارگرمی دارد و بر چسب زنی به یک‌دیگر تحت عنوان "عوامل بورژوازی"، "دنباله‌رو"، "رفرمیست" و "اپورتونیست" و غیره فراوان است! که در آخرین تحلیل، بزرگترین خدمت به بورژوازی می‌باشد تا سیاست "تفرقه‌بیانداز و حکومت بکن" را به‌آسانی عملی نماید. اگر طبقه کارگر می‌خواهد قدرت را به دست بگیرد، باید در هر لحظه از مبارزاتش دوستان و دشمنان استراتژیک، دوستان و دشمنان موقت و ناپایدار و نیروهای بینابینی را دقیقاً باز شناسد تا بتواند دشمنان استراتژیک خود را هر چه منفردتر سازد. در غیر این صورت، پیروزی در جنگی نابرابر نصیب پرولتاریا نخواهد شد. موفق باشید.





سرمه بندی کردن صهیونیستی سه نکته شناسایی آنها را غیرممکن می کند.

مدافعان اسرائیل استدلال می کنند که اشترن و همراهانش از نظرات اکثریت یهودیان نماینده نمی کنند که در فلسطین ساکن اند، نظری که می تواند درست یا نادرست باشد. اما حقیقتا مسئله ای آنانی که اشغال را سازمان دادند نه در این جا و نه آن جا چیزی جز توافق با نظر اشترن از فلسطین به مثابه "سرزمین قانونی اسرائیل ملت یهود نیست و عربهای فلسطین اشغالگران غیرقانونی" (به نقل از نامه ای که امروز دریافت داشتیم).

بدین ترتیب نکته مهم در این جا این است که از روزی که اسرائیل در سال ۱۹۴۸ پی ریزی شد، نیروهای هدایت کننده آن قصد ایجاد کشور "خاص نژادی" برای "ملت برگزیده" داشتند و لذا حذف ساکنان اصلی آن اجبارا به سلاخی می انجامد که ما اکنون در نوار غزه شاهد آن هستیم.

انسان فقط می تواند به این نتیجه برسد که نابودی زیربنای نوار غزه با هزاران کشته و زخمی، به قصد غیرقابل زندگی کردن محل برای ساکنان است تا ساحل غربی به مثابه کشور فلسطین شناخته شود.

بدین ترتیب، اسرائیل نیز "راه حل نهائی" خودش را برای فلسطینیان دارد که حمله به نوار غزه بخش آخر این داستان بود به دنبال ۶۰ سال "ملایمت" و عملیات برای ترک غمگنانه به ساحل غربی که فعلا ۶۶٪ آن در دست نیروهای فاشیستی جلوبه ای اسرائیل، اسکان یافته گان تاندان مسلح و عمده تا مهاجران از آمریکا قرارداد.

راه حل دو کشور؟ و یا راه حل نهائی بدون کشور؟ جوهر تخریب غزه، که تمامی جهان شاهد آن بود (علا رعم عدم گزارش آن توسط بی بی سی و دیگر رسانه های کوریپورتیو/ دولتی)، همانند بی شرمانه مخفی نگهداشتنهای عملیات توسط نازیها بود و شاید بیشتر باتوجه به این که به نام کلیه یهودیان جهان صورت گرفت. تکرار هرگز؟ قطع حیلہ جنگی یاس آور!

اما چه گونه چنین وضعیتی روی داد؟ دیدگاه حاکم در غرب این است که اسرائیل به دلیل آزار یهودیان مجبور به "دفاع" از خود است، با تمام وسایلی که در اختیار دارد. یهودیان (یا اسرائیل یا صهیونیستها) در نتیجه "حالت ویژه ای" دارند، در حالی که فلسطینیان چنین نیستند.

اما چه گونه می توان یک قانون برای اسرائیل و هیچ قانون برای فلسطینیان را در نظر گرفت که توسط غضبناکی بی بی سی در رد پخش درخواست کمک به فلسطینیان خود را نشان

داد. گوئی که فلسطینیان انسان نیستند و احتیاج به کمکهای انسانی ندارند.

و چرا آنها کمتر از انسانند؟ چون که مقاومت می کنند و برای تسلیمشان باید آنها را بمباران کرد. برای اثبات این قضیه نگاهی به طرز بیان رسانه ها و از جمله بی بی سی بیاندازیم که فلسطینیان را به مثابه "تروریست" یا "مبارز" می که مقاومت می کنند و با هم دوستی فلسطینیان در نوار غزه، آنها شایسته کمک نبوده و آنها نیز "تروریست" و "مبارز" اند. به چه نتیجه دیگری می توان رسید وقتی که می بینیم بی بی سی تصمیم گرفت تا ویدیوی فراخوان کمک را تحت بهانه ای "بی طرفی" نشان ندهد؟

آیا هرگز تشریح شده است که نیروی "دفاعی" اسرائیل، یک ارتش اشغالگر است و عملیاتش تروریستی؟ وقتی که بمب فسفوری و هدایت شده روی مدارس، بیمارستانها و منازل می اندازد!

در نتیجه چنین به نظر می رسد که آنچه که فلسطینیان دریافت کردند حقشان بود چون که اطاعت نکرده و تسلیم نشدند.

کریس هجس در پیس کند و کاو حقیقت در مورد مخفی نگه داشتن تخریب غزه توسط رسانه های آمریکا که به خوبی می توان در مورد بی بی سی هم در نظر گرفت، نوشت:

"ما طبق معمول به روحیات پوچ ژورنالیسم آمریکائی عقب نشینی کرده ایم، پوچی حفظ توازن و عینیت گرائی. دیدمسخره عدم تعصب در خارج از جریان هستی انسانها، تاثر ناپذیری از انده، درد، شکوه و ناعدالتی، که امکان می دهد گزارشگران خون سردانه حقیقت را بگویند و در زمان و مکان دروغ بگویند. توازن و عینیت پاد زهر مقابله با حقیقت ناخوش آیند است، راهی برای اجتناب کردن، راهی برای همراهی با قدرتمندان. ما شاهد غضبناکی یک فلسطینی بودیم که بچه اش را در یک حمله هوائی به غزه از دست داد. اما صحبت از "نیاز امنیتی" اسرائیل و از جمله صحبت مقامات رسمی اسرائیل می شود در مورد این که به آنها از خانه ها، مدارس و مساجد آتش گشوده می شد و طبعاً حق اسرائیل بود که به دفاع از خود بپردازد. ما این کار را درسراسر خاورمیانه انجام می دهیم." - در غزه ژورنالیستها بار دیگر ناموفق از کار درآمدند."

چنین است "توازن" و "بی طرفی" ژورنالیسم که بی بی سی از آن سخن می گوید زمانی که می خواهد به توجیه عدم پخش ویدیو بپردازد.

(۱) - کلمه "ازدودکشا" (منظور دودکشهای

کوره های آدم سوزی است - م) توسط مردمی به کار رفته که در نزدیکی اردوگاههای مرگ نازیها زنده گی می کردند برای ترساندن بچه هایی که اذیت می کردند و در تایید این که آلمانیها دقیقاً می دانستند در اردوگاههای نازیها چه چیزی در حال انجام است.

[www.creative-i.info/?p=4296](http://www.creative-i.info/?p=4296)

\* \* \*

**آفتاب آمد دلیل آفتاب ! صهیونیستها مشغول بیرون انداختن فلسطینیان از سرزمینشان هستند:**

بی بی سی : اسرائیل کنترل ۴۲۵ جریب (۱۷۲ هکتار) زمین در کرانه غربی اشغالی برای ساخت شهرکهای جدید یهودی نشین را به دست آورده است.

روزنامه اسرائیلی هاآرتص در گزارشی که امروز دوشنبه ۱۶ فوریه منتشر کرد می گوید این امر راه را برای ساخت حدود ۲۵۰۰ خانه جدید در این زمین برای شهرک نشینها آماده می کند.

ساخت و سازهای جدید قرار است در شهرک افرا در جنوب بیت المقدس صورت گیرد که در حال حاضر ۱۶۰۰ خانواده را در خود جای داده است.

شهردار این شهرک گفته هیات مدنی (شاخه ای از ارتش اسرائیل که درباره استفاده از زمینهای کرانه غربی تصمیم می گیرد) ۴۲۵ جریب (۱۷۲ هکتار) در نزدیکی افرا را برای ساخت و سازها در نظر گرفته و درخواست مالکان فلسطینی زمینها را برای تجدیدنظر رد کرده است.

اسرائیل طبق معاهدات بین المللی حق ساخت شهرک در اراضی اشغالی را ندارد. اما این کشور تاکنون علی رغم تعهدات بین المللی خود به ساخت این شهرکها ادامه داده است...

در حال حاضر حدود ۳۰۰ هزار شهرک نشین یهودی در کرانه غربی اشغالی زندگی می کنند که ۹۵ هزار نفر بیشتر از سال ۲۰۰۱ است...

اسرائیل در جنگ سال ۱۹۶۷ بخش شرقی بیت المقدس را ضمیمه خاک خود کرد و در سال ۱۹۸۰، بیت المقدس را پایتخت ابدی خود معرفی کرد. این اقدام از سوی جامعه جهانی به رسمیت شناخته نشده است. (به نقل از سایت خبری پیک ایران)

بگذار امپریالیستهای آمریکا و اروپا و رسانه های تبلیغاتی عظیم آنها در مورد هالوکوست یهودیان این روزها دست به تبلیغ بزنند تا هالوکوست امروزی





بهطوری که هر ارشدی برای افراد تحت امرش یک دیکتاتور کوچک است. در پادگانها مقامات ارشد معمولاً خود را موظف به رعایت قوانین نمی دانند و انضباط فقط برای "پائینی ها" است که معنی می یابد. برای مثال علیرغم اینکه سربازان عادی باید لباس کاملاً یکدست بپوشند، ارشدها می توانند خیلی راحت با هر لباسی که مایل باشند بگردند. یا در حالی که همراه داشتن موبایل و سیگار برای سربازان ممنوع است، ارشدها با خیال راحت جلوی سربازان سیگار می کشند و با موبایل صحبت می کنند. هنگام غذا خوردن، ارشدها جدا از سربازان می نشینند و غذای بیشتری دریافت می کنند برای مثال در پادگان یک مرغ بین ۸ تا ۱۰ نفر سرباز، ولی برای ارشدها بین ۴ نفر تقسیم می گردد. در شرایطی که پوست و استخوان به سربازان می رسد، ظرف غذای ارشدها آن قدر پر است که غذا از آن بیرون می ریزد و این در حالی است که اینان برخلاف سربازان فعالیت بدنی بسیار کمی دارند! شستن ظروف و تمیز کردن جای ارشدها نیز به عهده سربازان است. در شرایطی که سربازان حدود ساعت ۵ صبح صبحانه می خورند یک مقام ارشد می تواند ساعت ۳۰.۸ به دفتر خود بیاید و از سرباز خدمتکارخواهد که صبحانه برایش ببرد. البته وجود اتوریته و سلسله مراتب به خودی خود چیز بدی در یک ارتش نیست. ارتشهای آزادی بخش نیز هرگز بدون انضباط و مرکزیت نبوده اند. اما در ارتشهای آزادی بخش هدف از سلسله مراتب، قربانی کردن پائینی ها در جهت منافع بالایی ها نیست. مقام امتیاز نیست، بلکه مسئولیت است و انضباط تا حد امکان داوطلبانه و آگاهانه می باشد. در ارتشهای مترقی اگر امکاناتی (مثل وسیله نقلیه یا ارتباطی) در اختیار کسی گذاشته می شود، به دلیل واجب بودن آن برای کارش است. البته باید توجه داشت که مقامات ارشد کادر (تا حد میانی سلسله مراتب) علیرغم تمام این امتیازات، از نظر وضع مالی تفاوت چندانی با کارگران و زحمتکشان ندارند. اما شرایط کار و نحوه تربیتشان (جدایی آنها از توده ها، خالی کردنشان از هویت طبقاتی و فشاری که از مقامات بالاتر به آنها وارد می شود) طوری است که از آنها دیکتاتورهای کوچک می سازد.

مراسم مذهبی و دروس "عقیدتی - سیاسی" که باید هنگام سربازی گذرانده شوند نیز نوعی ستم مضاعف و توهین به

جلوی "شیطان بزرگ" بایستد و طرف دیگر نظامی گری را از طریق مبارزه با تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی توجیه می کند. چیزی که برای هیچ کدام اهمیتی ندارد زندگی مردمی است که در میان این منگنه گرفتار شده اند. هزینه نظامی گری از جیب این مردم پرداخت می شود ولی آنها نه تنها کوچکترین منفعتی در این میان ندارند بلکه در صورت وقوع جنگ اولین قربانیان خواهند بود. سربازان هم از میان همین مردم، بهخصوص کارگران و زحمتکشان به کار گرفته می شوند. حاکمان هر جامعه ای سعی می کنند سرباز را به یک ماشین کشتار در خدمت منافع خود تبدیل کنند. از هر وسیله ای اعم از مذهب، احساسات شوونیستی و نژاد پرستانه، پول و انواع و اقسام تبلیغات عوام فریبانه استفاده می شود تا سرباز را شستشوی مغزی بدهند، او را از هویت طبقاتی خالی کنند و به اطاعت کورکورانه از سلسله مراتب وادارند. همان طور که می دانیم در دوران مبارزات توده ها و سازمانهای سیاسی علیه رژیم در دهه اول حکومت جمهوری اسلامی و جنگ دو ارتجاع حاکم بر ایران و عراق، مذهب حربه اصلی در دست ارتجاع حاکم بر ایران بود که از طریق آن توده های ناآگاه را به اطاعت خود درآورد و در جهت منافع خود از آنها برای کشتن و کشته شدن استفاده کرد. هم اکنون نیز در پادگانها نقل قولهایی از خامنه ای روی دیوارها نوشته شده اند که در آنها نیروهای مسلح جمهوری اسلامی "نیروی الهی" معرفی می شوند. ولی پس از گذشت سه دهه از حاکمیت رژیم و برملا شدن حقایق پشت پرده این خرافات، اراجیف رژیم دیگر خریداری ندارند. به همین دلیل رژیم به جز برقراری دیکتاتوری نظامی در پادگانها و واداشتن سربازان به اطاعت و اجرای بی چون و چرای اوامر، راهی برای حفظ نیروهای مسلح خود ندارد. اگر امپریالیسم آمریکا با پول مزدوران خود را نگهداری می کند، در رژیم جمهوری اسلامی حتی از خدمات اولیه برای زندگی انسانی مثل غذا، بهداشت، لباس مناسب، محل استراحت و ... نیز خبری نیست و سربازان باید در سخت ترین شرایط زندگی کنند. سربازان تنها از طریق اجبار به پادگانها آورده می شوند و یک سال و نیم از بهترین سالهای زندگی شان در شرایط تأسف آوری به هدر می رود

سلسله مراتب نیروهای مسلح طوری است که از بالاترین مقام سلسله مراتب دیکتاتوری آغاز می شود و رو به پایین ادامه می یابد.

فلسطینیان توسط دولت صهیونیست اسرائیل را از دیدهی جهانیان تا آنجا که ممکن است مخفی نگه دارند. اما وقت آن رسیده است که هم امپریالیستها و هم صهیونیستهای هم دست آنها در دادگاه جهانی مردم استثمار شده و ستم دیده به عنوان متهم بنشینند. آن روز زیاد دور نیست!



## در پادگانهای ایران چه می گذرد؟

بورژوازی پس از غلبه بر فئودالیسم و آغاز فرمانروایی خود، خیلی از نهادهای روئینایی گذشته را حفظ نمود. نهادهایی که علیرغم تغییراتی که متناسب با شرایط جدید در آنها اعمال شده، اساساً در خدمت حفظ نظام طبقاتی بوده اند و عملکرد اصلی آنها جلوگیری از پیروزی مبارزه طبقات تحت ستم است. ارتش، دادگستری، نهادهای امنیتی و مذهبی از این دسته اند. شواهد نشان می دهند از میان آنها ارتش کمترین تغییر را در مضمون فعالیت خود داشته است.

از آغاز پیدایش جامعه طبقاتی ارتش در هر کشوری بر مبنای دو هدف شکل گرفت: ۱- سرکوب توده های تحت ستم و مراقبت از سلطه حاکمان ۲- توسعه طلبی و غارت دیگر کشورها. هر ساله صدها میلیارد دلار در جهان صرف نیروهای مسلح و جنگ افزارهای مرگبار می شود در حالیکه اگر این پول در جهت منافع زحمتکشان مصرف می شد، فقر، بیماری، گرسنگی، بی سواد، بی کاری و مشکلات بی شمار دیگر در مدت کوتاهی برطرف می شدند. لیکن از بورژوازی نمی توان انتظار اصلاح جهان را داشت، بهخصوص هنگامی که سرمایه داری به مرحله گندیدگی رسیده باشد. الغای این نهاد تنها در یک جامعه بدون طبقه که در آن تکامل آزادانه استعدادهای هر فرد شرط تکامل و پیشرفت جامعه است امکان پذیر می باشد و فقط طبقه کارگر است که قادر است چنین جامعه ای را بسازد.

هر روز در اخبار رسانه های مختلف مطلب جدیدی درباره احتمال جنگ، تهدیدات و رجز خوانی مرتجعین جمهوری اسلامی و امپریالیستها می شنویم. یک طرف ادعا دارد که حکومتش الهی است و می خواهد



اعتراضی در نیروهای مسلح رخ می دهد و حتی در صورت وقوع هم شکل برخوردهای فردی و زودگذر را دارد. این امر به دو دلیل است: ۱- خفقان و دیکتاتوری عریانی در محیط نظامی حکمفرماست. مسلما رژیمی که یک اعتراض کارگری ساده یا تجمع دانشجویمان را تحمل نمی کند و حتی مخالفین کم خطرش را به زندان و شکنجه گاه می اندازد، در محیط نظامی بسیار هارتر از این عمل می کند. ۲- سربازان به دوره سربازی به عنوان دوره های گذرا می نگرند و از این رو پیش خود حساب می کنند که بهتر است با تمام سختی های این دوران بسازند و منتظر پایان آن بمانند تا این که با اعتراضات خود زندگی شان را به خطر اندازند.

کمونئیستها باید وظیفه تشکیل هسته و کمیته های سربازی در پادگانها را جدی بگیرند. گذرا بودن دوره سربازی نباید دلیل خاموش ماندن پادگانها در مقابل جنایات رژیم بشود. در ارتش و کلا نیروهای مسلح، استثمار و استبداد نظام به بهترین وجهی خود را نشان می دهد. نفرت در درون ارتش بین پائینی ها و بالائیها موج می زند و این نفرت را باید سازمان داد.

در انقلابات پیروزمند بدون پیوستن سربازان به کارگران و زحمت کشان، پیروزی سهل و آسان نصیب نیروهای انقلابی نمی شد. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نمونه بارز چنین پیوندی است. سربازان ایران نیز می توانند و باید در یک موقعیت انقلابی سر اسلحه ها را به جای نشانه روی به طرف مردم، به طرف حاکمان بگیرند. در صورت وقوع جنگی بین ارتجاع حاکم و قدرتهای امپریالیستی، سربازان نباید گوشت دم توپ هیچ کدام از طرفین بشوند بلکه باید به همراه کارگران و زحمت کشان برای رهایی خود از دست استثمار و انقیاد نبرد کنند. راه دیگری وجود ندارد. یا نبرد برای رهایی و یا تن دادن به خفت و بندگی. هر کس مختار است تصمیم بگیرد که آیا می خواهد از زندگیش استفاده کند تا برای تحقق جامعه های انسانی که شایسته آن است مبارزه نماید و یا اینکه زندگیش را در راه بندگی برای حاکمانی که جان انسانها را وسیله ای برای ادامه زندگی انگلی خود و طبقه سرمایه دار قرار می دهند، تباہ کند. بهمن ۱۳۸۷ - صدائی از اعماق



داشته باشد. به این صورت که سربازان تظاهر به اجرای مقررات می کنند. برای مثال وقتی دستور داده می شود که لباسها باید حتما تمیز باشند و بوی مواد تمیز کننده داشته باشند، سربازان که وقت آنها با انواع تمرینهای رژه، تنبیهات، کلاسها، نگهداری، نظافت پادگان و سایر خدمات پر شده و وقت و وسایل لازم برای رسیدگی به نظافت شخصی را ندارند، برای خلاصی خود دو دست لباس به پادگان می آورند. البته در برخی پادگانها که مقررات سختگیرانه تر است به همراه داشتن چند دست لباس ممنوع است ولی لباسها مخفیانه آورده می شوند. سربازان از یک دست لباس استفاده می کنند و دیگری را با وسایل گوناگون معطر می کنند ولی هیچگاه از آن استفاده نمی کنند بلکه آن را برای مواقع بازدید کنار می گذارند.

بر اساس یک توهم ارتجاعی که فرماندهان مبلغ آن هستند، دوران سربازی دوران "مرد شدن" است و سربازان با تحمل سختی این دوره برای آینده آماده می شوند. ولی حقیقت این است که در دوره سربازی چیزی که به سربازان تحمیل می شود بندگی، اطاعت کورکورانه، انتقاد نکردن از وضع موجود و عدم تلاش برای تغییر آن نظام سلسله مراتبی و در یک کلام خرد کردن شخصیت آنهاست. رژیم جمهوری اسلامی از رواج دادن این روحیات اهداف ایدئولوژیک خود را دارد، همان اهدافی که در مدرسه، دانشگاه، محیط کار و غیره دنبال می کند. حتی تنبیهات عادی که برخی اوقات بدون دلیل اجرا می شوند مثل بشین پاشو، پا مرغی، دویدن، شنای خشک و ... نیز طوری تنظیم شده اند که علاوه بر تضعیف فیزیکی، از لحاظ روانی نیز به سربازان ضربه بزنند و شخصیت آنها را خرد کنند. در برخی پادگانها ارشدها حتی سربازان را کتک می زنند. این را هم در نظر داشته باشیم که جوانانی که تازه از دانشگاه فارغ التحصیل شده اند مجبورند به جای کار کردن و استفاده از تحصیلات خود بلافاصله به دوره سربازی بروند. آنها در این مدت به جای به کار بستن معلومات خود، مجبورند کارهای بیبوده و حتی مضر انجام دهند و از لحاظ بدنی و روانی آسیب می بینند، تا جایی که ممکن است در پایان دوره سربازی هر چه که در دانشگاه آموخته بودند از یاد ببرند. هدف از دوران سربازی نه به اصطلاح "مرد شدن" یا آماده شدن برای زندگی آینده، بلکه بنده و برده درست کردن است.

علیرغم شرایط سختی که سربازان و حتی افسران وظیفه در آن به سر می برند به ندرت

شخصیت سربازان می باشد. در پادگانهای ایران شرکت در نماز و مراسم مذهبی اجباری است. حتی اقلیتهای مذهبی نیز باید در مساجد بنشینند و افراد غیرمذهبی باید خم و راست شوند و وانمود کنند که نماز می خوانند. کسانی که دروس "عقیدتی - سیاسی" را تدریس می کنند افراد فوق العاده کم سواد و خرافاتی هستند. در این گونه کلاسها کسی حق انتقاد کردن یا به زیر سؤال بردن اعتقادات خرافی در حال تدریس را ندارد. البته از آنجا که دست جمهوری اسلامی مدتهاست برای توده های مردم رو شده است دیگر کسی خرافات مذهبی را که در کلاسها یا نمازخانه بیان می شوند جدی نمی گیرد و حتی این اراجیف خودافشاگر شده اند.

وضع بهداشتی در پادگانها اسفبار است. کمتر پادگانی است که در آن موش دیده نشود. غذا در آشپزخانه های کثیف آماده می شود. غذا نه کافی است و نه سالم. تختها دو طبقه هستند و با کوچکترین حرکتی کل تخت به لرزش درمی آید. فضای بین تختها نیز خیلی کم است طوری که دو نفر به زحمت از کنار هم رد می شوند. پس از چند روز اقامت در پادگان هنگامی که سربازان در محیط سربسته (مثل نمازخانه) قرار می گیرند، چیزی که جلب توجه می کند صدای سرفه ها است که تقریبا بدون وقفه به گوش می رسد. بعضی از قوانینی که ظاهرا برای حفظ بهداشت در نظر گرفته شده اند در حقیقت وضع بهداشت را بدتر می کنند. برای فرماندهان فقط این اهمیت دارد که اوامر آنها تحت هر شرایطی اجرا شوند، ولی کیفیت کار برای شان اهمیتی ندارد. برای مثال سربازان باید پس از بیداری در ساعت ۴ صبح، با نحوه خاصی تخت را مرتب کنند و با فرجه روی پتو علامتهای نیروهای مسلح را به تصویر بکشند. برای سربازی که پس از فعالیت بسیار در طول روز و خواب ناکافی در این وضع قرار گرفته و اگر در این کار تأخیر کند و صبحانه را از دست خواهد داد، این کار خیلی مشکلی است. به طوری که بعضی از سربازان ترجیح می دهند با لباس نظامی روی تخت بخوابند بدون اینکه آرایش آن را به هم بزنند. بر اساس قانون دیگری سربازان باید یک بار در ماه تختهای خود را به هوای آزاد ببرند و آنها را بتکانند. تنها نتیجه این طرح این است که بالش و ملحفه و ... لگدمال و خاکی می شوند و کثیف تر از گذشته به جایشان برگردانده می شوند. تشدید مقررات سختگیرانه می تواند نتایج معکوس



## ترفندهای بورژوازی در اپوزیسیون را بشناسیم!

درسی مین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷، با گرم تر شدن فعالیتهای انتخابات دهمین ریاست جمهوری، و وضعیت نابه‌سامان سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - حاکمان ایران، جناحهای مختلف بورژوازی ایران - اعم از حاکم و یا دراپوزیسیون - در پی یافتن راه حل ادامه‌ی حاکمیت از سوئی و یا رسیدن به حاکمیت از سوی دیگر به جنب و جوش افتاده‌اند.

جناحهای حاکم و نماینده‌گان مذهبی آنها (اصول‌گرایان، اصلاح طلبان، محافظه‌کاران و غیره)، در شرایطی که با رشد روزافزون مبارزات توده‌ها روبه رو شده و قادر به بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی اکثریت عظیم مردم نگشته و روزبه روز بیشتر منفرد می‌شوند، علارغم برخی ظاهرفریبی‌ها به خصوص از جانب اصلاح طلبان و محافظه‌کاران، راه حل حفظ قدرت خود را بیش از پیش در رو آوردن به سرکوب نظامی در داخل و کنار آمدن با آمریکا و اروپا در خارج، می‌دانند. به خصوص این که مشکلات امپریالیسم آمریکا و نیروهای ناتو در خاورمیانه، به حکم اجبار، زمینه‌های سازش را با حاکمان ایران فراهم ساخته‌اند: برجسته شدن پایگاه نظامی آمریکا در

قرقیزستان که درساز و برگ رسانی و کمکهای امدادی به نیروهای ناتو در افغانستان از اهمیتی قابل ملاحظه برخوردار بود؛ نامن و ضربه‌پذیر شدن راه اصلی سازو برگ رسانی از طریق پاکستان و جاده استراتژیک خیبر از طریق حمله‌ی نیروهای طالبان به کاروانهای حمل سازو برگ نظامی به افغانستان؛ نزدیکی ایران به افغانوس هند به مثابه یک راه آذوقه رسانی با صرفه و سریع.

این عوامل ضرورت نزدیک شدن دولت آمریکا با دولت ایران را بیش از پیش مطرح ساخته و مدتهاست که تعدادی از شخصیت‌های نظامی آمریکا و اخیراً هولبروک نماینده ویژه‌ی اوباما در شرق خاورمیانه، کنار آمدن با جمهوری اسلامی را برای پیش بردن جنگ تجاوزی شان در افغانستان، پاکستان و عراق، پیشنهاد داده‌اند و زمینه برای ادامه‌ی مذاکرات آمریکا و ایران فراهم شده‌است.

در این راستا، اصول‌گرایان تلاش می‌کنند تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ایران، مذاکره با آمریکا و گرفتن تامین از جانب آنها در حذف "رژیم چنج" از برنامه‌شان را به‌عمر رسانده و از این طریق موقعیت خود را هم در انتخابات و هم بعداً در ماندن در قدرت، مستحکم سازند. در حالی که آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی می‌خواهند تا آنجا که ممکن باشد، وقت بگذرانند تا انتخابات ریاست جمهوری صورت گیرد و رئیس جمهور جدید معلوم شود. طبعاً انتخاب خاتمی نماینده‌ی اصلاح طلبان برای آنان مناسب‌تر از انتخاب احمدی نژاد یا فرد دیگری از اصول‌گرایان خواهد بود.

فعلاً حملات متقابل گروه‌های اصول‌گرا و "اصلاح طلب" در حال شدت یابی است و هر دوجریان برای کسب پیروزی تدارک می‌بینند.

اما در طیف بورژوازی دراپوزیسیون: بیشتر جناحهای مدافع حفظ جمهوری اسلامی دراپوزیسیون - نظیر جریان بنی صدر، جریان عبدالله نوری، آیت الله منتظری و ملی - مذهبی‌ها - خواستار ایجاد اصلاحات در قانون اساسی و مشخصاً حذف ولایت مطلقه فقیه و تخفیف دخالت دین در دولت از آن بوده و توجه بیشتری به خواستهای اقشار متوسط جامعه دارند.

در حالی که برای بورژوازی سکولار - اعم از سلطنت طلب یا جمهوری خواه - مسئله نه بر سر انتخابات، بلکه بر سر حذف نظام حکومتی اسلامی از آینده‌ی ایران است. اینان به دلیل این‌که انتخابات تنها بین "خودیها" صورت می‌گیرد و "غیرخودیها" به بازی

و اما در طیف بورژوازی دراپوزیسیون: بیشتر جناحهای مدافع حفظ جمهوری اسلامی دراپوزیسیون - نظیر جریان بنی صدر، جریان عبدالله نوری، آیت الله منتظری و ملی - مذهبی‌ها - خواستار ایجاد اصلاحات در قانون اساسی و مشخصاً حذف ولایت مطلقه فقیه و تخفیف دخالت دین در دولت از آن بوده و توجه بیشتری به خواستهای اقشار متوسط جامعه دارند.

**بجز نوشته هایی که با  
امضای تحریریه منتشر  
می گردد و بیانگر نظرات  
حزب رنجبران ایران می  
باشد، دیگر نوشته های  
مندرج در نشریه رنجبر  
به امضا های فردی  
است و مسئولیت آنها با  
نویسندگانشان می باشد.**

در صورتی که بتوانند روی موجهای ضد رژیم موجود در ایران سوار شوند و با توجه به نفرت مردم از رژیم جمهوری اسلامی، خط میانه در پیش گرفته و "همه باهم" مخالفان رژیم را همانند خمینی، حیل‌گرانه مطرح کرده و در لفاظیه‌ی فراموش کردن گذشته و توجه به آینده، توجیه می‌کنند.

داریوش همایون صدر "حزب مشروطه ایران" می نویسد:

"نسل انقلاب برای احساس سر بلندی می‌باید نخست چشم از گذشته انقلابی‌اش (اگرچه در جبهه متقابل انقلاب) برگردد و به جای گذشته خود در غم آینده ایران باشد... نسل تازه طبقه متوسط فرهنگی ایران چنان درگیر اکنون و آینده‌است که به وقت گذرانی های پدران خود نمی‌رسد."

در ظاهر امر پیشنهادی معقول است و نمی‌توان در گذشته زیست. اما چه‌گونه می‌توان فقط به فکر آینده بود، بدون این‌که از گذشته تاریخ‌مان به‌درستی بیاموزیم؟ آیا با برگشت مجدد به سلطنت و اعمال دموکراسی بورژوائی مردم ایران و به ویژه اکثریت آنها یعنی کارگران و زحمت کشان به آزادی و بهروزی خواهند رسید؟ آیا رژیمهای سکولار سرمایه‌داری، اعم از نوع سلطنتی و یا جمهوری، در حفظ منافع اکثریت تولیدکننده و زحمت کش، موفق بوده‌اند؟ یا این که در کسوت انحصارگران، جهان را به لبه‌ی بربریت و فقر و فاقه کشانده‌اند؟ "غم آینده ایران" چیست؟ شکل حکومتی و یا تغییر بنیادی نظام مالکیت؟ اما آقای همایون یادش رفته که بعد از دادن حکم "در غم آینده ایران بودن" در چند سطر بعدی به تناقض گوئی افتاده و از گذشته





<http://www.ranjbaran.org/>

[http://www.ranjbaran.org/01\\_ranjbaronline/](http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/)

<http://www.ayenehrooz.de/>

<http://www.karegari.com>

ممکن نخواهد شد - و نگذاریم این زالوصفتان خونخوار بار دیگر برشانه‌های انقلاب کارگران و زحمت کشان سوار شوند و تداوم بخش ظلم و ستم اسلافشان گردند. اسفند ۱۳۸۷ - ک. ابراهیم

یادکرده و می‌نویسد :

▶ "ضعف سیاسی جامعه ایرانی که فرآورده کم دانشی و پائین بودن هوش عاطفی و فضیلت‌های اجتماعی است هنوز درمان نشده‌است. این ضعف صدسال فرصت‌های مناسب را برای انباشت قدرت و دارائی ملی خود از دست ما گرفت و بیم آن می‌رود که باز بگیرد".

صرف‌نظر از صحت یا عدم صحت این ادعا، این "ضعف سیاسی صدسال جامعه ایرانی" مگر محصول جامعه طبقاتی ایران نیست که بیش از ۷۰ سال آن تحت نظام سلطنتی و ۳۰ سال آن تحت نظام جمهوری اسلامی سپری شده‌است؟ با کدام وصله و پینه‌کردن‌های سطحی می‌توان این ضعف را از بین برد؟ جز برچیدن طبقات؟ پس باید اشکالات اساسی گذشته را دید و از آن درس عبرت گرفت، ولی رובה آینده‌ی تابناک داشت و نه آینده‌ی ملوث به گذشته‌ی ارتجاعی!

و بالاخره اصل مطلب را بیان می‌کند: "یک سو نگری و حق مداری چپ و راست ایران یک سرریسمانی است که دارد آن را خفه می‌کند. آن سردیگرش نظام آخوندی است. ریسمان را می‌باید پاره کرد".

حکم‌وی چنین است: گذشته را فراموش کنید، چپ و راست، یک سونگراست، زیر پرچم هم‌باهم" و لاید زیر رهبری "اعلاحضرت شاهزاده" جمع بشوید تا همه چیز پس از یک نسل قربانی دادن به روال سابق برگردد و سلطنت مشروطه برقرار شود و عدل و داد برقرار گردد!! غافل از آن که عاملی که از سلطنت مشروطه، مستبد مطلق و از جمهوری اسلامی، ولایت فقیه مطلق درمی‌آورد، نظام اقتصادی است و منافی که انحصارگران استثمارگر و ستم‌گر - اعم از داخلی و خارجی - در ربودن منابع ایران و استثمار نیروی کارآن، دارند. لذا این ضرورت تصاحب و تمرکز یابی سرمایه است که محمدرضا شاه و خمینی سازی‌گردد.

دوران انقلابات شکوهمند ظاهرا "هم‌باهم" اما در حقیقت تحت رهبری بورژوازی، سپری شده‌است. دوران انقلابات پرولتری فرارسیده‌است و نزدیکی یا دوری طبقاتی و منافع طبقاتی می‌تواند معیار اتحاد مردم ایران باشد. "هم‌باهم" دیگر در قبرستان تاریخ پوسیده‌است! باید از هم اکنون باهشیاری ضدیت با کمونیستها و طبقه‌ی کارگر را که عوامل مختلف بورژوازی ایران هر روز پررنگتر مطرح می‌کنند، بشناسیم - برای این که آنها فهمیده‌اند که غصب قدرت در انقلاب آتی ایران با حضور فعال طبقه‌ی کارگر و کمونیستها به سادگی



**از سایت تلویزیون  
آزمایشی رنجبران  
دیدن کنید و برنامه های  
اینترنتی آن را مشاهده  
کنید!**

<http://teleranjbaran.wordpress.com>

**از سایت زبان های  
خارجی (انگلیسی -  
آلمانی) حزب رنجبران  
ایران دیدن کنید!**

[http://www.ranjbaran.org/01\\_english](http://www.ranjbaran.org/01_english)



## انگشتان اتهام درست نشانه روی کرده‌اند!

در برگشت به نظام حمایتی از اقتصاد ملی می‌دانند و نئولیبرالیسم را عامل به‌وجود آمدن بحران ذکر می‌کنند. برخی دیگر عدول از نئولیبرالیسم را برای بقای نظام خطرناک می‌دانند و بیشتر به جُست و جوی راه حل درازبین بردن "کم و کسری های" موجود در درون این روابطاند و از جمله اعتقاد به این که بازار عرضه و تقاضا یا (Laisser faire) تنظیم کننده است را زیر علامت سؤال برده و کنترل بیشتر دولتی را مطرح می‌نمایند که نهایتاً چیزی جز پذیرش حاکمیت سرمایه‌دولتی نمی‌باشد و در همین ارتباط هزاران میلیارد دلار توسط دولت در بازار تزریق شده است.

است، نمی‌باشد. این نظام بیش از پیش برای مردم جهان ناامن شده است. در سه ماه آخر سال میلادی ۲۰۰۸، تولید در آمریکا ۶٪ و تولیدات صنعتی در اسپانیا ۲۰٪ سقوط کرده است. سردمداران جهان سرمایه‌داری در تلاش مایوسانه‌ای برای جُست و جوی راه حل خروج از بحران جهت حفظ نظام و سلامت آن می‌باشند. در حالی که مرض چنان فراگیر است که در تمامی سلولهای جامعه سرمایه‌داری نفوذ کرده و جز مرگ نمی‌توان چیزی در انتظار داشته باشد. اما عده‌ای از مدافعان نظام، راه حل را

رکود اقتصادی که دامن‌گیر جهان سرمایه‌داری شده است هرچه بیشتر وسعت و عمق می‌یابد و نه تنها کشورهای پیش رفته سرمایه داری، بلکه کشورهای پیرامونی را نیز به کام خود کشیده و به بحران فراگیری تبدیل شده است. تزریق هزاران میلیارد دلار به بانکها توسط دولت‌های سرمایه‌داری برای جلوگیری از بحران، هیچ راه علاجی را به‌وجود نیاورده است. بی اعتمادی به نظام به حدی فراگیر شده است که دیگر کسی حاضر به وام گرفتن از بانکها نیست. دیگر کسی حاضر به ولخرجی که باب طبع نظام سرمایه‌داری

## از نامه های رسیده

خدمت چاق و چله کردن و پروار کردن اقشار متوسط و بالای جامعه سر از پا نمی‌شناسد...". به نظر من اینجا همه با هم در یک دیگ ریخته شده اند. آیا جمهوری اسلامی نفعی در فربه کردن اقشار "متوسط" دارد؟ آیا اصولاً قادر به این کار است؟ جواب هر دو سؤال از نظر من منفی است. طرح تحول اقتصادی بجز طبقه کارگر و زحمتکشان که قربانی اصلی آن هستند قربانیانی نیز از میان خرده بورژوازی و بورژوازی کوچکی که دستش به جایی بند نیست می‌گیرد. فقط ثروتمندترین ثروتمندان هستند که از این

چارچوب اختلافات درونی سرمایه داری قابل بررسی است. این گونه حکومت‌های عقب مانده و دیکتاتور حتی کار را به آنجا می‌رسانند که مردم این کشورها از فرط بی حقوقی، گرسنگی و درماندگی امپریالیست‌های متروپل را " ناجی " خود می‌پندارند و از کشورشان فرار می‌کنند. زیمباوه همانقدر "ضد امپریالیست" است که جمهوری اسلامی ایران یا طالبان هستند. ۲- در مقاله "هجوم افسار گسیخته به وضعیت معیشتی طبقه کارگر!" نوشته شده بود: "رژیم جمهوری اسلامی ... دست و دل بازانه در

با سلام دو انتقاد نسبت به مطالب رنجبر شماره ۴۵ داشتیم که زودتر از این نتوانسته بودم بیان کنم. ۱- در مقاله "تغییر"، اما در کدام جهت؟! از زیمباوه به عنوان کشوری "ضد امپریالیست" نام برده شده بود. به نظر من هیچ کشور سرمایه داری نمی‌تواند ضد امپریالیست باشد. در زیمباوه یا کره شمالی همان مناسبات سرمایه داری اما به شکل عقب مانده تر موجود است. اختلافات دولتهای این کشورها با کشورهای امپریالیستی بزرگ در

## راه حل بدون کشور، راه حل نهائی است

یهودی، یا نیم تا ۲ میلیون کولی از طریق ملاحظه‌ی دودکشها (۱) نابود شدند. در مورد صربها، عددی ندارم شاید یک میلیون صرب توسط کروآتهای اوستاشی - نازی های محلی در یوگوسلاوی - و یا توسط آلمانیهای نازی اشغالگر یوگوسلاوی کشته شده باشند. آنچه که در مورد "راه حل نهائی" مهم است این است که این یک پروژه هدایت شده توسط دولتی بود که نه تنها نابودی "غیرآریایی‌ها"

یکی از سالهای ۱۹۴۱ یا ۱۹۴۲ بود که نازیها "راه حل نهائی" را به‌کار بستند که عبارت بود از نابودی تمام "غیرآریایی‌ها" و از جمله نه تنها یهودیان بلکه کولی‌ها و صربها. لذا هولوکاست، حق کپی برداری "نژاد" یهودی نیست که متعلق به آنها باشد. تعداد مهم نیست. بگذاریم تاریخ دانان و کاوش‌گران بحث کنند که مثلاً ۵ یا ۶ میلیون

**ویلیام بولز (۲۷ ژانویه ۲۰۰۹)**  
کارشکنی صهیونیستها در ممانعت از پیداشدن راه حلی برای تضاد موجود با فلسطینیان و از جمله عدم قبول بیش از ۶۰ قطعنامه سازمان ملل نشان دهنده‌ی موضع آنها در تلاش برای بیرون راندن هرچه بیشتر فلسطینیان از سر زمین خود جهت ایجاد اسرائیل بزرگ است. برای نشان دادن این واقعیت، خواننده‌گان رنجبر را به خواندن این مقاله تاریخی جلب می‌کنیم. هیئت تحریریه

## با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar  
P.O.Box 5910  
Washington DC  
20016  
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org